گزیدهٔ مسائل اقتصادی - اجتماعی، شمارهٔ ۱۲۷، ص. ۵-۴۲.

توسعه اقتصادی از آغاز تا روستو*

نویسنده: رابرت دُرفمن

مطالعه توسعه اقتصادی نیز همانند بیشتر زمینه‌های تخصصی علم اقتصاد، فراز و فرودهای خاص خود را داشته است. اگر بپذیرید که علم اقتصاد از وضعیت جنینی خود و با انتشار کتاب *ثروت ملل* متولد شد، در آن صورت خواهید پذیرفت که فلمروی توسعه اقتصادی[۲] نیز در همانجا ریشه داشته است، چراکه ثروت ملل، پیش از هر چیز، مقاله‌ای بود در مورد کارهایی که باید انجام گیرد تا توسعه اقتصادی انگلستان تحقق یابد.

طی ۷۵ سال پس از آن، توسعه اقتصادی، یک موضوع برجسته، اگر نگوییم تنها موضوع، مورد علاقه اقتصادشناسان باقی ماند. اقتصادشناسان برجسته، از آدام اسمیت گرفته تا جان استوارت میل، بخش عمده توجه خود را به توضیح فرایندهای درازمدت اقتصادی معطوف داشتند. با این حال، طی حدود یک قرن پس از انتشار کتاب *اصول* جان استوارت میل، کانون توجه

---

* Robert Dorfman. "*Review Article: Economic Development from the Beginning to Rostow*†". **Journal of Economic Literature,** June 1991, PP. 573-591.

† Walt Whitman Rostow. *Theorists Of Economic Growth from David Hume to the Present: With a Perspective on the next Century.* NY: Oxford University Press, 1990, Pp. xx, 712. ISBN 0-19-505837-2.

۱. همین اول باید بگویم که هم روستو و هم من، اصطلاحات *رشد اقتصادی* و *توسعه اقتصادی* را معادل هم به کار می‌بریم. وقتی یک اقتصاد رشد می‌کند، فقط بزرگتر نمی‌شود؛ بلکه از بسیاری جهات تغییر کرده و متحول می‌شود. این تغییرات تا حدودی ناشی از مقرون به صرفه بودن یا نبودن اقتصادی است که بر بخشهای مختلف اقتصاد، به اشکال مختلفی اثر می‌گذارد. تا حدودی نیز نتیجه شرایطی است که در آن منابع مختلف در دسترس اقتصاد، متناسب با یکدیگر یا متناسب با کل فعالیت اقتصادی رشد نمی‌کنند. بخشی نیز پیامد تجربه و درک اتباشته شده، یعنی آموخته‌های ناشی از عمل کردن و ابتکار ورزیدن، هستند. اگر این تحولات تولید سرانه را افزایش دهند یا سطح مصرف سرانه را بالا ببرند، آنها را به عنوان توسعه خواهیم شناخت. از آنجاکه رشد و توسعه اقتصادی تا بدین حد نزدیکند، و از آنجا که همه نظریه‌پردازان رشد اقتصادی، هدفشان افزایش مصرف سرانه است، تفکیک این دو مفهوم کارچندان ارزشمندی به نظر نمی‌رسد.

اقتصادشناسان به سوی چرخه‌های تجاری، توزیع درآمد، رشد تراستها و انحصارها، و سایر مسائل کوتاه‌مدت چرخید. بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، تغییر تأکید دومی صورت گرفت. مستعمرات امپراتوریهای اروپایی به حدود ۱۰۰ کشور جدید تبدیل شدند، که بعدها نام "جهان سوم" به خود گرفتند. فقر و بی‌ثباتی این کشورهای نوپا، موضوع توسعه اقتصادی را جزو مهمترین موضوعات در دستور کار اقتصادشناسان قرار داد.

تمام این تاریخ طولانی، درکتاب جدید والت روستو، به نام *نظریه پردازان رشد اقتصادی از دیوید هیوم تاکنون: با چشم‌اندازی بر قرن آینده*، مورد بحث قرار می‌گیرد. به رغم آموزشهای قبلی و اعتبار با شکوه وی به عنوان یک مورخ اقتصادی، و به رغم (یا شاید به دلیل) درگیر بودن طولانی و فعال وی در امر توسعه دادن "کشورهای جهان سوم" جدید، استاد روستو بر آن شده است تا تاریخ مورد نظر خود را از یک دیدگاه مخصوص و ویژه بیان کند. دیدگاهی که، به اعتقاد من، علایق و دستاوردهای بیشتر طرفهای درگیر در این قضیه را در بوتهٔ ابهام می‌گذارد و مانع از آن می‌شود که خوانندگان، دغدغه‌های انسانی و عملی را که موجب توسعه اقتصاد توسعه شد، درک کنند.

برای روشن ساختن موضوعاتی که استاد روستو آنها را در ابهام باقی گذاشته، بخش اول این بررسی را به مروری سریع از تفسیر سنتی‌تر و رسمی‌تر تاریخ اقتصاد توسعه اختصاص خواهم داد. در نیمه دوم مقاله، من می‌کوشم نشان دهم که چگونه و چرا تفسیر روستو از چگونگی تحوّل اقتصاد توسعه، کاستی دارد و در قیاس با یک تفسیر معمولی، کمتر آگاهانده و معقول است.

بخش یکم

پیش از این، اشاره کردم که هم اقتصاد توسعه و هم ساختار اصلی علم اقتصادی که ما می‌شناسیم، هر دو ریشه در *ثروت ملل* داشته‌اند. اما شایسته است که برای شناختن بعضی مقدمات بلافصل، چند سالی به عقب‌تر هم برویم. در اواسط قرن هجدهم، اقتصاد فرانسه کاملاً در مسیری قرار گرفته بود که در ۱۷۸۹ به ورشکستگی انجامید. کشاورزان در زیر فشار مالیاتها بودند، محصولات کشاورزی دچار رکود بود، و خزانه سلطنتی، که عمدتاً به مالیاتهای کشاورزی متکی بود، خالی به نظر می‌رسید.

در بعضی قلمروهای ورسای، فرانسوا کسنی[1] (پزشک ملکه پمپادور[2]) ویکتور ریکوتی[3] و مارکی دومیرابو[4]، بحرانی قریب‌الوقوع را پیش‌بینی کردند، و به امید هشدار دادن نسبت بدان، چیزی را ایجاد کردند که به یقین، نخستین مدل برنامه‌ریزی پویا به شمار می‌آید (Mirabeau 1764).

آنها، یعنی آن فیزیوکراتهای برجسته، بازده پایین کشاورزی را به روشهای ابتدایی مورد استفاده در آن، و این را نیز به کمبودی در سرمایه کشاورزی نسبت می‌دادند، که به نظر آنان ناشی از وجود مالیاتهای سنگینی بود که مانع سرمایه‌گذاری در کشاورزی می‌شد. علت دیگر این وضعیت، محدودیتهای مرکانتیلیستی بود که هم مانع تجارت خارجی محصولات کشاورزی و سایر محصولات، و هم مانع تجارت داخلی آن شده بود. در نتیجه، آنها تأیید می‌کردند که فشار مالیاتها باید از دوش کشاورزان برداشته شده و به سوی اشراف زمیندار متوجه گردد، و نیز اینکه تعرفه‌های سنتی داخلی و سایر موانع تجارت برداشته شوند. (این پیشنهادها محبوبیت آنان را در دربار سلطنتی زیاد نکرد.) آنها یک مدل پویا، و زمانمند تهیه کردند تا نشان دهند که چگونه، در صورت برداشتن مالیاتهای طاقت‌فرسا، کشاورزان درآمدهای خالص خود را دوباره به زمینها باز خواهند گرداند، و ظرف ده سال یا کمتر، مقدار محصولات آنان دو برابر خواهد شد، و به دنبال آن، بهره‌ای که اشراف می‌توانند بگیرند و مالیاتی که شاه به زور می‌تواند جمع کند، نیز چنین خواهد شد. احتمالاً این مدل توسط کسنی پیشنهاد شد، اما در کتاب *فلسفه روستایی* (Philosophie Rurale 1764)، نوشته مارک دومیرابو منتشر گردید.[5]

تورگوت،[6] به شدت از فیزیوکراتها تأثیر پذیرفت و کوشید تا برخی از توصیه‌های آنان را به کار بندد، اما کاهش محصول، تلاشهای او را با شکست مواجه ساخت و اشراف مخالف چنان قدرت گرفتند که وی را از کار برکنار نمودند. بدین سان، نخستین تلاش در راه برنامه‌ریزی توسعه پایان پذیرفت.

آدام اسمیت در سال سقوط تورگوت، یعنی سال ۱۷۷۶، به دنبال چاپ اثر دورانساز خود ثروت

---

1. Francois Quesnay
2. Pompadour
3. Victor Riqueti
4. Marquis de Mirabeau

۵. مجموعه معروف *تابلوی اقتصادی* (tableau economique) پویا نیست. آن مجموعه، تصویر ارائه شده از سوی کسنی، از الگوی مبادلات بین بخشی اقتصاد متعادلی است که فرانسه، با یک کشاورزی نوین و دارای منابع مالی، از آن برخوردار خواهد بود.

6. Turgot

ملل بود. امیدوارم که شما این صفت را نوعی مبالغه تلقی نکنید. پیش از این، گفته‌ام که ثروت ملل، قبل از هر چیز رساله‌ای در توسعه اقتصادی بود. در این کتاب، نظریه‌های مربوط به اینکه یک اقتصاد مبتنی بر بازار چگونه عمل می‌کند و سهم هر یک از عوامل مؤثر بر تولید چیست به طرز خاصی کنار هم چیده شده‌اند. در همه این زمینه‌ها، ثروت ملل، چارچوبهای مفهومی یا نمونه‌هایی اساسی را مطرح کرد که تا به امروز هم، در بحث از این موضوعات، قریباً به کار آمده‌اند. طبعاً از آن زمان تا به حال محتوای آموزه‌های مأخوذ از آن چارچوبها به میزان زیادی تغییر کرده است. کسانی که ادعا می‌کنند علم اقتصاد هرگز تبوتنی نداشته است، مقام و دستاورد ثروت ملل را به خوبی نشناخته‌اند.

در تلاش برای تحلیل نحوهٔ عمل یک اقتصاد مبتنی بر بازار و فرایند توسعه اقتصادی، اسمیت همه عوامل مؤثر بر تولید را به سه دسته تقسیم کرد: زمین، کار، و سرمایه. این نکته، به هیچ روی، تصادفی نیست که سه دسته عوامل مذکور، با سه طبقه اجتماعی بزرگی متناظرند که در انگلستان زمان اسمیت وجود داشت: اشراف زمیندار، کارگران بی‌چیز، و طبقه در حال ظهور بازرگان - کارآفرین. یکی از هدفهای مهم اسمیت، یافتن این نکته بود که توسعه اقتصادی چگونه بر رفاه این طبقات اجتماعی، و خاصه رفاه کارگران، تأثیر می‌گذارد. مطالعات امروزین توزیع کارکردی درآمد، مستقیماً از تحلیل توزیع طبقاتی آدام اسمیت نتیجه شده‌اند.

واژه "ثروت" در عنوان کتاب اسمیت، در فرهنگ لغات امروز ما، پیش از همه به کلمه درآمد یا محصول ملی نزدیک است. مقدار این ثروت بیشتر بستگی دارد به مقدار موجود از سه عامل مذکور، و نحوه‌ای که آنها به کار بسته می‌شوند. اسمیت مفروض می‌گیرد که تغییر مقدار زمین تا چیز و قابل چشمپوشی است. او معتقد است که تغییر در مقدار کار باید درونزا باشد،[1] که آشکارا نظری مالتوسی است، هر چند در زمان انتشار ثروت ملل، مالتوس تنها ۱۰ سال داشت. یعنی، او معتقد بود که جمعیت فقرا با همان سرعتی اضافه می‌شود که درآمدهای ناچیز آنان اجازه می‌دهد، و نیز اینکه نرخ افزایش جمعیت آنان عمدتاً به دلیل مرگ و میر زیاد کودکان محدود می‌ماند، و طبیعی است که این مرگ و میر، با افزایش دستمزدهای واقعی، کاهش می‌یابد. در نهایت، او می‌پذیرد که تغییرات میزان سرمایه و کارایی تولیدی می‌توانند دست‌کم تا حدودی برونزا باشند. بدین ترتیب، دو عامل

۱. اینها به هیچ روی کلمات اسمیت نیستند.

آخر، عواملی استراتژیک بودند که رشد اقتصادی به آنها بستگی داشت.

اسمیت، افزایش کارایی تولیدی را آن قدر مهم می‌دانست که فصلهای اولیه ثروت ملل را به آن اختصاص داد. او در اوایل انقلاب صنعتی بود که کتاب خود را می‌نوشت، از این رو، نمی‌توانست تصور کند که تولید انبوه و حمل و نقل در آستانه چه تحول قاطعی قرار دارند. اما او توانست امتیازات بزرگ تقسیم مناسب کار را بر شیوه‌های سنتی استاد - شاگردی ببیند، و آنها را به خوبی توضیح دهد. او همچنین امتیازات صرفه‌جوییهای مقیاس را می‌دید، یعنی این نکته را که تقسیم کار می‌تواند میزان محصول را باز هم بالاتر ببرد. یکی از امتیازات برداشتن تعرفه‌ها و سایر محدودیتهای تجاری، افزایش کارایی تولیدی است، که به واسطهٔ گسترش بازارها و امکان تقسیم کار بهتر، ایجاد می‌شود.

اسمیت حتی تأکید بیشتری بر افزایش میزان انباشت سرمایه به عمل می‌آورد. او دست کم به همان میزان که نسبت به افزایش رفاه طبقه کارگر حساس بود، به تسریع نرخ رشد اقتصادی نیز توجه داشت، و بر آن بود که رفاه کارگران به انباشت سرمایه بستگی دارد. رقابت موجود در بازار کار، این امر را مسلم می‌ساخت که دستمزد واقعی، متأثر از اندازهٔ نیروی کار و مقدار سرمایه موجود برای به کارگیری این نیرو، تعیین می‌شود. در یک نگرش مالتوسی، رشد نیروی کار به دستمزدهای واقعی بستگی دارد: با یک دستمزد بخور و نمیر، اندازهٔ نیروی کار ثابت خواهد بود؛ با درآمدهای واقعی بالاتر، نیروی کار، سریعتر از میزان دستمزد افزایش یافته، رشد خواهد کرد، و با درآمدهای پایین‌تر، آن یکی نیز کاهش خواهد یافت. پس، برای اینکه دستمزدها به بالاتر از حد معیشتی افزایش یابند، سرمایه باید سریعتر از رشد نیروی کار انباشته شود.[1] بخش اعظم ثروت ملل، از جمله تقسیم‌بندی مشهور کار به فعال (یعنی کار تولیدکننده کالاهایی که می‌توانند بر میزان سرمایه بیفزایند) و غیر فعال (کاری که محصولات آن، هر چند مفید ولی زودگذرند)، به تحلیل نیروهایی اختصاص یافت که بر میزان انباشت سرمایه و ارتقای اقدامات مؤثرند، یعنی عمدتاً قناعت بورژوازی در حال ظهور و صرفه‌جوییهای حکومتی که مایل به افزایش آن است. نوعی مسابقه در میان بود که در آن "فقرای کارگر" پیروز می‌شدند، به شرطی که میزان سرمایه سریعتر از تعداد آنها افزایش می‌یافت.

با این حال، هر کشوری، دیر یا زود، به "تلفیق کاملی از جمعیت و سرمایه" دست می‌یابد،

---

۱. به بیان اسمیت، "دستمزد کارگران ... هرگز به اندازهٔ وقتی که تقاضا برای کار دایماً افزایش می‌یابد، بالا نیست" ([1776] (1937, P.249).

افزایش میزان سرمایه و میزان محصولات تولیدی متوقف خواهد شد، و دستمزدهای واقعی تا سطح معیشتی پایین خواهند آمد. در وضعیت ثابت ایجادشده، میزان سود پایین خواهد بود، سرنوشت محتوم طبقه کارگر فقر تحمل‌ناپذیر بوده، و اشراف زمیندار از عواید ناشی از کمبود زمین برخوردار خواهند شد.

پیشرفتهای مهم بعدی در نظریهٔ توسعه، توسط پیروان اسمیت، توماس رابرت مالتوس و دیویدریکاردو، صورت گرفت. من آنها را با هم عنوان کردم، چون به قدری به یکدیگر نزدیک بودند که همه چیز آنها، بجز نامهایشان، مشترک بود.

مالتوس - پس از چاپ مقاله‌ای به نام "مقاله‌ای در مورد اصول جمعیت" (۱۹۶۰ [۱۷۹۸]) شهرت یافت. وی این مقاله را به قصد محکوم کردن دیدگاه کامل بودن انسان، که توسط ویلیام گادوین و کندرسه، و سایر افراد خوشبین افراطی زمان وی مطرح می‌شد، نوشت. در اولین چاپ این مقاله، مالتوس چنین بیان داشت که جمعیتهای انسانی به اندازه‌ای رشد خواهند کرد که اقتصادهایشان دیگر نمی‌توانند آنها را در سطح معیشت قابل قبول نگاه دارند، و به همین جهت، بخش اعظم جمعیت، قطعاً در شرایط معیشت ناقص زندگی خواهند کرد.[۱] تدابیر اتخاذشده برای کمک به معیشت افراد، حتی به صورت صدقه، به دلیل اضافه کردن جمعیت، تنها وضع را بدتر می‌کنند.

تحت فشار برخی از دوستان، مالتوس در ویرایشهای بعدی این مقاله، پیش‌بینی تند خود را قدری ملایمتر کرد و پذیرفت که "محدودیتهای دقیقاً طراحی‌شده" می‌توانند نرخ رشد جمعیت را تا سطحی پایین بیاورند که معیارهای زندگی بتوانند افزایش یابند. بعدها، در جریان کار با ریکاردو روی نظریهٔ اقتصادی، او پیش‌بینی خود را بیشتر تعدیل کرد.

سایر کوششهای مالتوس در زمینه نظریهٔ اقتصادی، در چنان رابطه و همکاری نزدیکی با ریکاردو صورت گرفت که غالباً از آنها با نام نظریهٔ ریکاردویی رانت[۲] یاد می‌شود. نظریه مالتوسی - ریکاردویی رانت، تکملهٔ چشمگیری بر این اندیشه مبهم اسمیت بود که یک اقتصاد به مرور که رشد می‌کند، "تلفیق کاملی از جمعیت و سرمایه" ایجاد می‌نماید. بنا به نظر مالتوس و ریکاردو[۳]

۱. این گفته‌ها، در زمانی که مالتوس *مقاله* خود را منتشر می‌کرد، بیشتر عمومیت داشت تا گفته‌های اولیه. پیشتر گفته‌ایم که اسمیت آنها را مفروض می‌گفت، و آنها در لایه لای نوشتارهای مربوطه در قرن هجدهم، مکرراً ظاهر شده‌اند.

2. rent

۳. و نیز جیمز آندرسون (James Anderson) و ادوارد وست (Edward West)، که پژوهشگران مستقلی بودند.

(Malthus [1815] 1903a) رانتها، از زمین زیرکشت دارای بازده‌نهایی، (یعنی زمینهای بی‌حاصل) و کم بازده‌ترین واحدهای سایر منابع طبیعی مورد استفاده، تعیین می‌گردند. رانتهای واحدهای منابع دارای بازدهی بیش از بازده نهایی، معادل رانتهای دارای بازده نهایی به علاوه رانتهای تفاضلی هستند، که به زمیندار امکان می‌دهد به سودهای کلانی دست یابد، که در غیر این صورت، نصیب سرمایه‌ای می‌شد که در واحدهای دارای بازدهی بیش از بازده نهایی، و نه واحدهای دارای بازده نهایی، به کار گرفته شده است. بنابراین، قسمت اعظم ثمرات رشد اقتصادی نصیب زمینداران، یعنی اشراف زمیندار انگلستان قرن هجدهم، می‌شود.

مالتوس و ریکاردو نظریهٔ اسمیت درمورد عوامل مؤثر بر دستمزد را می‌پذیرفتند و در نگرانی او راجع به تمرکز کارگران سهیم بودند، اما نسبت به چشم‌انداز درازمدت، بدبینی کمتری داشتند. آنها براین باور بودند که در درازمدت، سیاردهای زندگی می‌توانند افزایش یابند، به این شرط که انباشت سرمایه بتواند تا مدتها بر رشد جمعیت پیشی بگیرد، تا جایی که، کارگران به سطح بالاتری از زندگی عادت کنند، و افزایش تعداد آنها نتواند، در سطحی از درآمد واقعی که بالاتر از قبل باشد، متوقف بماند. باید توجه داشت که این نقطه، دست کم، اقراری کوچک به اندیشهٔ کمال‌پذیری انسان بود که در اوایل خشم مالتوس را برمی‌انگیخت.

پیشنهاد اصلی ریکاردو برای دستیابی به سیزانهای بالاتری از انباشت سرمایه، و رشد درآمد مورد نیاز برای بالا بردن معیارهای زندگی در درازمدت، کنار گذاشتن قوانینی از قبیل "قوانین ذرت" بود که موجب عدم ورود حبوبات ارزان از قاره اروپا می‌شد. او این نظر را با نظریه‌های رشد اقتصادی ونیز توزیع درآمد، که شهرت او قبل از هر چیز مدیون آنهاست، توجیه می‌کرد.[1] این نظریه‌ها بر دو بینشی متکی بودند که مالتوس نیز در آنها سهیم بود: نظریهٔ جمعیت و نظریهٔ رانت.

این استدلال با معطوف کردن توجه به در موضوع آغاز می‌شود، نخست، تولید حبوبات، که غذای اصلی کارگران انگلیسی را تشکیل می‌داد، و دوم، تولید در زمین دارای بازده نهایی، یعنی زمینی که با قیمتها و نرخهای سود موجود به سختی ارزش کشت کردن را دارد، و دستمزدها را نیز در سطح معیشتی نگاه می‌دارد. دستمزد معیشتی در هر سال عبارت است از $W=qp(1+k)$، که در آن q

۱. این ادعا کاربرد ماهرانه ساده‌سازیهای شجاعانه، توسط وی نیز نشان می‌دهد، واین همان چیزی است که از آن پس بر نظریه‌پردازیهای اقتصادی تأثیر به جای گذاشته است

تعداد بوشل[1] حبوباتی است که در یک رژیم غذایی معیشتی طی یک سال مصرف می‌شود. p بهای یک بوشل است، و K نسبتی از بودجهٔ معیشتی را نشان می‌دهد که صرف کالاهای دیگر، غیر از حبوبات، می‌شود. حال، فرض کنیم m نشاندهندهٔ مقدار افزایش محصول غله‌ای است که یک کارگر، طی یک سال کار در یک واحد از زمین دارای بازده نهایی ایجاد کند. با فرض گرفتن این که برای استفاده از زمین دارای بازده نهایی هیچ رانتی پرداخت نمی‌شود، ارزش خام تولید شده بر این گونه زمینها، یعنی mp از طریق این فرمول به دستمزد مربوط می‌شود: $mp=w(1+r)$ که در آن، r مقدار افزایش قیمتی است که هزینه‌های غیردستمزدی و عواید معمول را تأمین می‌کند. با حذف w از این دو رابطه، این نتیجه به دست می‌آید:

$$1+r=\frac{m}{q(1+K)}$$

با توجه به اینکه q و K "داده‌های فنی" مفروض هستند، این معادله نشان می‌دهد که میزان افزایش خام قیمتها در بازده نهایی و از آنجا، میزان سودبازدهی نهایی و نیز کل اقتصاد، مستقیماً به m یعنی بازده یک کارگر در زمین دارای بازده نهایی بستگی دارد. میزان سود و قیمت غلّه، در قیاس با دستمزد، سریعاً متأثر می‌شوند، و رانت هر زمین دارای بازدهی بالاتر از بازده نهایی به نحوی تعیین می‌شود که سرمایهٔ به کار گرفته شده برای احیای آن زمین درست از همان میزان سودی برخوردار می‌شود که اگر این سرمایه در زمین دارای بازده نهایی به کار گرفته می‌شد.

پس همه چیز به m یعنی بازدهی نیروی کار در زمین دارای بازده‌نهایی، یا عملاً به حاصلخیزی زمین، بستگی دارد. آنها واردات غلات را محدود می‌کنند. ولذا ناچار می‌شوند که برای سیر کردن مردم، زمینهای بی‌حاصل را نیز کشت کنند. این امر، مقدار m را کاهش داده و در نتیجه، هم میزان سود به دست آمده برای سرمایه‌گذاری مجدد و هم اشتیاق به سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. به دنبال آن، انباشت سرمایه کاهش می‌یابد و پیشرفت اقتصادی کند می‌گردد. درست در همان زمانی که رها کردن بازده نهایی از میزان عواید می‌کاهد، به واسطهٔ افزودن تمایز میان بازدهی مزارع دارای بازدهی بالاتر از بازده نهایی و زارع دارای بازده نهایی، رانتها را افزایش می‌دهد، اما رانتها قبل از هر چیز، به نفع اشراف زمیندار هستند و صرف سرمایه‌گذاری نمی‌شوند. همیشه دستمزد حقیقی به سختی با سطح معیشتی برابر است، و فقط در دوره‌های انباشت سریع سرمایه افزایش یافته، و

۱. واحد حجم، معادل ۳۶/۵ لیتر یا ۳۲/۲۳۸ دسیمتر مکعب

کارگران را به سطح بالاتری از زندگی عادت می‌دهد. آنچه گفته شد، عناصر اصلی نظریهٔ ریکاردو و کاربرد مورد نظر آن، به مثابه استدلالی برای لغو قانون غلات است.

همکار ریکاردو، مالتوس این استدلال را می‌پذیرفت، اما نتایج عملی آن را خیر. وی احساس می‌کرد که امتیازات استراتژیک خودکفایی غذایی و امتیازات معنوی روستایی، در مقابل اشتغال شهری، آن قدر ارزش دارند که هزینه‌هایی برای آنها پرداخته شود. این دو همکار، دیدگاههای متفاوت خود را با حرارت، اما بسیار متین در دستنوشته‌ها و کتابها به بحث گذاشتند. اگر چه بیشتر اقتصادشناسان در طرف ریکاردو قرار داشتند، اما ۲۵ سال طول کشید تا قوانین غلات لغو و تجارت آزاد در بریتانیای کبیر بر قرار گردد.

نه ریکاردو و نه مالتوس، هیچ یک انقلاب صنعتی را که بیخ گوششان در جریان بود، به حساب نیاوردند. البته ریکاردو در سومین ویرایش کتاب *اصول* خود، فصلی را با عنوان "در مورد ماشین" جای داد، و اظهار داشت که سرمایه‌گذاری روی ماشین‌آلات ممکن است تقاضا برای نیروی کار (و از آنجا، دستمزدها) را کاهش دهد. اما او بحث از پیامدهای ماشینی شدن را با پیکره اصلی نظریهٔ خود پیوند نداد.

نسل بعد، زیر نفوذ جان استوارت میل بود. او نظریهٔ ریکاردو را تا مراحل خاصی با علاقه دنبال کرد، و دیدگاه کلاسیک رشد اقتصادی را همچون مسابقه‌ای میان افزایش جمعیت و میزان سرمایه تصویر کرد (نگاه کنید به جای جای اثروی، با نام *اصول اقتصاد سیاسی با بعضی از کاربردهای آن در فلسفه اجتماعی* [۱۸۴۸]، ۱۹۳۲). نوآوری او این بود که به جنبهٔ جمعیتی این مسابقه توجه کرد، و در واقع، دیدگاه تکامل‌پذیری را تأیید کرد. میل مدعی بود که هیچ کس، بجز خود فقرا، نمی‌تواند شرایط زندگی آنها را بهتر کند، و آنها نیز این کار را تنها از طریق کاستن از میزان زاد و رود تا سطحی پایین‌تر از میزان انباشت سرمایه، می‌توانند انجام دهند. این وظیفه به عهده افراد مرفّه و نیز حکومت است که زمینهٔ درک لزوم کاستن از میزان زاد ورود را برای فقرا و تشویقهای متناسب برای ترغیب بدان را فراهم آورند.

موفقیت برنامهٔ میل تا حدود زیادی به آموزش و پرورش بستگی دارد. به یقین، افراد بی‌سواد و بی‌توجه نمی‌توانند امتیازات تنظیم خانواده را بفهمند؛ به همین جهت، آموزش و پرورش عمومی شرط مقدماتی مهار جمعیت است. میل، در کنار آموزش یکسان مردان و زنان، لزوم بهبود عمومی

موقعیت اجتماعی زنان را نیز مطرح می‌کند. او از مدافعین اولیهٔ آزادی زنان بود، و اشاره می‌کرد که زنان آزاد، در محدود کردن بعد خانواده سهم چشمگیری خواهند داشت. به عنوان گامی در جهت بالابردن وسیع سطح زندگی یک نسل به نحوی که بتوانند پیوسته پابرجا باشند، او پیشنهاد می‌کند که زمینهای مشترک موجود، به مزارع خانوادگی تقسیم شده و بین خانواده‌های فقیری که مسئولیت کشت آنها را به عهده بگیرند، توزیع شوند و سرمایهٔ اولیه در اختیارشان قرار گیرد. همچنین او پیشنهاد می‌کند که تشویقها و مساعدتهایی برای مهاجرت نیز صورت گیرد.

به نظر او، این اقدامات از فشار جمعیت کاسته، سطح زندگی را افزوده، و موجب شکل‌گیری یک جمعیت آموزش‌دیده، متمدن، و دارای نرخ رشد پایین، می‌شود. دستمزدهای واقعی افزایش یافته، رانتها، نرخهای بهره، و نرخهای سود کاهش خواهند یافت، و در کنار آن، با گسترش تعاونیهای تولیدکننده و مصرف‌کننده از شدت رقابت سرمایه‌دارانه کاسته خواهد شد. کوتاه سخن، آیندهٔ انگلستان می تواند یک وضعیت بانبات شادی‌بخش و موفقیت‌آمیز باشد.

به هنگام نوشتن، میل، احساسات مختلفی را در مورد انقلاب صنعتی، با صدای بلند در هم می‌آمیزد. از یک طرف، شکایت می‌کند که گرچه ماشین‌آلات جدید رفاه بی‌سابقه‌ای را برای طبقهٔ متوسط به ارمغان آورد، اما "این نکته نیز پرسیدنی است که آیا تمام اختراعات مکانیکی، به همین گونه، تمام تار انسان را به روز روشن تبدیل کرده‌اند" ([۱۸۴۸، کتاب چهارم، فصل ششم] ۱۹۲۳). از طرف دیگر، او برای تولید انبوه کالاها و دسترسی بیشتر کارگران به آنها غریو شادی سر می‌دهد. اما همچنان بر این باور بود که نیروی رشد جمعیت، تا زمانی که مهار نشود، هرگونه افزایش در بازدهی تولیدی را بی‌اثر می‌سازد. در نگاه او، مهار جمعیت کلید اصلی بهبود وضع طبقه کارگر، یعنی همان مسئله‌ای که دغدغه اصلی او را تشکیل می‌داد، بود.

آخرین چهرهٔ برجستهٔ کلاسیک، کارل مارکس بود. مارکس، به رغم دیدگاه مخالفش نسبت به مطلوبیت اجتماعی و آیندهٔ سرمایه‌داری، به عنوان یک اقتصادشناس کلاسیک شناخته می‌شود، چراکه او از یک نظریهٔ هزینهٔ تولید ارزش که از ریکاردو به جای مانده بود، پشتیبانی می‌کرد. اما او نظریهٔ مالتوسی جمعیت را محترمانه رد می‌کرد، و در نتیجه، بر تمام نظریهٔ کلاسیک توزیع درآمد و پیامدهای آن در زمینه سرنوشت طبقات در جریان توسعه اقتصادی خط بطلان می‌کشید.

به جای نظریهٔ مالتوسی جمعیت، مارکس چنین بیان می‌دارد که دستمزدها به طور

اجتناب‌ناپذیری در سطح معیشتی باقی می‌مانند و دلیل آن، وجود یک "ارتش ذخیرهٔ صنعتی" از بیکاران است، که مرتباً هم از کارگرانی که ماشین جای آنها را گرفته، سربازگیری می‌کند. همچنین در مواقع بحرانهای ادواری، به خاطر کاهش میزان سود و اجتناب از سرمایه گذاری در نتیجه افزایش دستمزدها، این پدیده تقویت می‌گردد.[۱] بر طبق این تحلیل علت پایین بودن گاه و بیگاه دستمزدها در سطح معیشتی را باید در رفتار سرمایه‌داران، و نه کارگران، جستجو کرد. تا زمانی که رژیم سرمایه‌داری برپاست در این زمینه، از کارگران هیچ کاری ساخته نیست.

در نظریهٔ مارکسیستی، رشد اقتصادی، شامل جابه جایی دایمی ماشین با کارگر بوده و در یک زنجیرهٔ متوالی از بحرانها، و نه به صورت یک منحنی صعودی مستمر، به پیش می‌رود، به همین جهت، مارکس این اندیشه را مطرح می‌کرد که این زنجیرهٔ بحرانهای متوالی ذاتی توسعه اقتصادی هستند، در ضمن، به نظر وی این بحرانها رفته رفته شدیدتر می‌شوند و در نهایت، باعث فروپاشی نظام سرمایه‌داری می‌شوند. "در آن هنگام به یغما برده شدگان یغماربردگان را به یغما خواهند برد".

مارکس، در قیاس با همه پیشینیان خود (و بیشتر اسلافش)، نسبت به توسعه اقتصادی دیدی ژرفتر و فراگیرتر داشت. اقتصادشناسان برجسته، تضاد طبقاتی و نهادهای اقتصادی اروپای قرن هجدهم را اموری مفروض می‌گرفتند، گویی که اینها پدیده‌های لازم و تغییر ناپذیرند. اما مارکس توسعه اقتصادی را پدیده‌ای جدا ناشدنی از تحول در نهادهای سیاسی و اجتماعی می‌دانست. به نظر وی، سرمایه‌داری مرحلهٔ خاصی از سیر تحول از فئودالیسم سده‌های میانه به جامعه بی‌طبقه آینده نزدیک بود. بدین ترتیب، مارکس این اندیشه را مطرح می‌کرد که توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی، جنبه‌های به طور علّی مرتبطی از یک فرایند گریزناپذیر تاریخی‌اند که توسط شرایط اقتصادی هدایت شده است.

آنچه تا به حال آمد، چگونگی تطور خطّ اصلی نظریهٔ رشد اقتصادی را در دورهٔ کلاسیک نشان می‌دهد. در همه نوشته‌های این دوره، از اسمیت گرفته تا میل، انباشت سرمایه نقشی محوری داشت. رشد میزان سرمایه، ابزارهایی را برای اشتغال جمعیتی که به طور خودبه خودی برای پرکردن مشاغل خالی افزایش می‌یافت، در اختیار می‌نهاد. رفاه طبقات اجتماعی، به رابطهٔ میان نرخهای رشد سرمایه و کار بستگی داشت. به همین جهت، تشویق به پس‌انداز و سرمایه گذاری، نزد

۱. این تبیین آشکارا بر مشاهدات فردریش انگلس (Fredrich Engels) در مورد صنایع پنبه انگلیس طی دهه ۱۸۴۰ مبتنی بود. نگاه کنید به: Marx' *Capital*, Volume 1 (1867), ch.xxv.

اسمیت، ریکاردو و پیروان آنها، اهمیت فوق‌العاده زیادی داشت. میل در این کار، به نکته جدیدی هم توجه داشت، و آن، احتمال تعدیل نرخ رشد نیروی کار بود. از نقطه نظر نوین، یعنی نقطه نظر قرن بیستمی، ظاهراً تنها مارکس توجه کافی به این اندیشه معطوف داشته بود که توسعه تکنولوژیک می‌تواند یک محرک ثانویه، یا حتی اولیهٔ، رشد اقتصادی باشد.

بخش دوم

در همان حال که خط کلاسیک به پیش می‌رفت، دو نظریهٔ توسعه اقتصادی رقیب نیز ظاهر شدند، که گرچه در قلمرو نظریه‌پردازی اقتصادی هیچ گاه مسلط نشدند، اما آن قدر مهم و دیرپا بوده‌اند که نمی‌توان آنها را نادید گرفت. عجیب اینکه هر دو نظریه در تجربهٔ آمریکا ریشه دارند.

اولین نظریه از این نظریه‌های رشد در اقلیت، نظریهٔ نوین‌سازی مرکانتیلیسم بود که توسط الکساندر همیلتون مدون و ارائه شد. همیلتون کمتر به عنوان یک اقتصادشناس مبتکر شناخته شده و از وی بیشتر به عنوان یکی از "بنیانگذاران" و اولین وزیر خزانه‌داری یاد می‌کنند. در نسخه همیلتون، علاقه مرکانتیلیستها به جمع‌آوری طلا و نقره، جای خود را به حمایت از توسعه تجارتی، مالی و به ویژه، صنعتی داد، که از این طرق می‌شد پیشرفت آن را تسریع کرد: تعرفه‌های حمایتی، سرمایه گذاری حکومتی در تأسیسات زیربنایی، از قبیل کانالها، وحدت بخشیدن به ۱۳ مستعمرهٔ قبلی در یک بازار واحد عاری از تعرفه‌های داخلی یا سایر موانع تجاری، و بنیانگذاری یک نظام مالی اعتباری. این برنامه، به دلیل وجود این اعتقاد تقویت می‌شد که آینده کشور در گروی تولید صنعتی است، اما تا زمانی که صنایع آمریکا به اندازه‌ای قوی شوند که بتوانند با صنایع تثبیت‌شده اروپایی رقابت کنند، به یک بازار حمایت شدهٔ داخلی نیاز هست. بدین ترتیب، استدلال "صنایع نوپا" پدید آمد تا ایجاد تعرفه‌های حمایتی و دیگر اشکال کمکهایی را که تأسیسات جدید یک کشور در حال توسعه مشتاقند به دست آورند تا به جهان توسعه یافته‌تر برسند، توجیه کند.

برنامهٔ پیشنهادی همیلتون، توسط فردریش لیست به آلمان منتقل شد. وی چند سالی را در فیلادلفیا گذراند و پیش از بازگشت به آلمان، حتی تبعه آمریکا شد. در آلمان، به پانفوذترین حامی

اتحادیه گمرکی[1]، که به وحدت مدیریت آلمانی با آلمان بیسمارک منجر شد، تبدیل گردید. عملاً لیست همان زمینهٔ تلاش همیلتون برای وحدت‌بخشی دولتهای کوچک موضوع آیین‌نامه کنفدراسیون در زیر پرچم یک کشور واحد را دنبال می‌کرد.

سیاست ایجاد صنایع مورد نیاز توسط حکومت هنوز هم موفق است. در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، این سیاست نقشی محوری در تدوین طرحهای توسعه دارد. در کشورهای قبلاً توسعه‌یافته، تجسم امروزی این سیاست را *سیاست صنعتی* می‌نامند.

جریان آمریکایی دیگری که در بحثهای مربوط به نظریهٔ رشد در دورهٔ کلاسیک سهمی به عهده داشت، آثار جان ری[2] بود. ری، که در کشور خود اسکاتلند هرگز یک شغل یا اعتبار قابل قبول پیدا نکرد، در دهه ۱۸۲۰ به کانادا مهاجرت کرد. در آنجا، به عنوان یک معلم مدرسه به کار مشغول شد، و عمیقاً تحت تأثیر تفاوت میان جامعه انگلیسی زبان در حال توسعه، و اقتصاد در حال رکود سرخپوستان قرار گرفت. براساس این تأثیر، و نیز با کمک مطالعهٔ وسیع، وی رساله‌ای با عنوان، *برخی اصول جدید در زمینهٔ اقتصاد سیاسی*[3] (1965 [1834]) نگاشت. این کتاب به رغم اینکه توسط ناسائو سینیور[4] و جان استوارت میل خوانده شده و مورد تقدیر قرار گرفت، اما برای مدتی نزدیک به ۷۰ سال اساساً نادیده انگاشته شد. در این کتاب، ۵۰ سال زودتر، نظرات بوهم - باورک[5] و مکتب اتریش و نیز آموزه فیشر - کینز[6]، پیش‌بینی شده‌اند، مبنی براینکه لزوم برابر بودن کارایی نهایی سرمایه با نرخ بهره است که نرخ سرمایه گذاری را تنظیم می‌کند.

ری، فقر سرخپوستان را به محدودیت شدید علایق از نظر زمانی (کوته نگری)، که مانع از این می‌شود که آنان حتی به سرمایه گذاریهای بسیار آشکاری همچون تسطیح و نرده کشی مزارع خود بپردازند، نسبت می‌دهد. این وجهه نظر راحت‌طلبانه وسیعاً مانع انباشت سرمایه آنان می‌شود. در این مورد، ری با اسمیت و دیگران همنواست که برای توسعه اقتصادی به انباشت سرمایه نیاز است. در ضمن، ری نیاز به سرمایه را در راستای خطوطی توضیح می‌دهد که سالها بعد توسط بوهم باورک

1. Zollverein
2. John Rae
3. Some New Principles on the Subject of Political Economy
4. Nassau Senior
5. Bohm - Bawerk
6. Fisher - Keynes doctrine

باردیگر کشف شدند. افزایش سرمایه در ازای هر کارگر، امکان استفاده از تکنیکهایی را می‌دهد که برای بازگرداندن سرمایه گذاری اولیه به زمان طولانی تری نیاز دارند، و اینها نوعاً تکنیکهایی هستند که محصول سالانه بیشتری هم، در مقایسه با تکنیکهایی با دورانهای بازپرداخت کوتاهتر، به بار می‌آورند. از این گذشته، ری توضیح می‌دهد که به موازات انباشت سرمایه، اگر این سرمایه صرف انواعی از کالاهای سرمایه‌ای گردد، بازارها را اشباع کرده، میزان سود را پایین می‌آورد و اشتیاق به سرمایه گذاری بیشتر را از بین می‌برد. پس ادامهٔ انباشت سرمایه، مستلزم به خرج دادن ابتکارات مستمری است که بازارهای جدیدی را می‌گشاید و راههای تازه‌ای را برای سرمایه گذاریهایی با سود بیشتر می‌آفریند.

کوتاه سخن، اگر چه ری به طور کامل به فرمولبندیی که شومپیتر[1] در سال ۱۹۱۱ بدان دست یافت، نرسید، اما عمدتاً در راه رسیدن بدان سیر می‌کرد. اما کاروی، در بانی قرن، مورد توجه قرار نگرفت[2].

بخش سوم

در حدود ۱۰۰ سال پس از پایان دورهٔ کلاسیک، به نظر می‌رسید که مسائل مربوط به رشد اقتصادی، اولویت خود را از دست داده‌اند. موضوعات دیگری از قبیل توجیه و اصلاح توزیع درآمد با توضیح و تعدیل ادوار تجاری، جای موضوع رشد اقتصادی را در صدر برنامهٔ کار اقتصادشناسان گرفتند. به عنوان شاهد، وقتی شما بخشهای مربوط به رشد و پیشرفت اقتصادی را در کتاب *اصول علم اقتصاد* مارشال می‌خوانید، متعجب می‌شوید که آنها تا بدین حد با فصلهای مشابهی در کتاب *اصول* میل، که ۴۰ سال پیشتر نوشته شده، مشابهند و تفاوت اساسی میان آن دو، این است که خوشبینی مارشال متعادلتر از خوشبینی میل است، و این قابل انتظار است، چرا که تعادل، یکی از پایدارترین ویژگیهای مارشال بوده است.

در همین دوره، کارهای چشمگیری هم انجام شد. شاید ریشه‌دارترین و مستقل ترین آنها، نظریهٔ

1. Schumpeter

۲. یک دلیل این امر، ظاهراً بازاریابی بسیار بد بوده است. این کتاب در بوستون چاپ شد و چنان محدود بود که در اروپا نسخه‌های آن، دردم نایاب شدند.

رشد ناشی از ابتکار بود که توسط شومپیتر در کتابی به نام *نظریهٔ توسعه اقتصادی* ([۱۹۱۱] ۱۹۳٤) ارائه شد. این نظریه تقریباً به طور کامل، توجه را از افزایش دایمی میزان سرمایه و اندازه جمعیت، به سوی ابتکار، به عنوان عامل محرک رشد در اقتصادهای معاصر و آینده متمایل گرداند.

در نظریهٔ شومپیتر، ابتکار، عبارت است از محصولات تازه، روشهای جدید تولید و سازمان تجاری، بازارهای جدید، و عملاً هر چیزی که منافعی استثنایی برای واحد تولیدی به همراه آورد. یک ابتکار موفقیت‌آمیز، به سه طریق، رشد اقتصادی را بیشتر می‌سازد.

نخست، بی‌گمان مبتکر برای بهره‌برداری از کشف خود باید به سرمایه گذاری بپردازد. به علاوه، احتمالاً مقلّدینی نیز وجود دارند که برای سهیم شدن در فرصتهای سودآور، حتی مقادیر بیشتری نیز به میل خود سرمایه گذاری می‌کنند.

دوم، سرمایه گذاریهای ناشی از ابتکار، سرمایه گذاریهای بدون آن را از میدان به در نمی‌کنند؛ بلکه آنها به میزان موجود سرمایه گذاریها افزوده می‌شوند. این امر، بدان سبب است که این سرمایه گذاریها، تا حدودی، ناشی از سرمایه گذاریهای مجدد بخشی یا همهٔ منافعی است که توسط مبتکرین و مقلّدین آنها تأمین شده است. این منافع، همیشه یک شکل قابل سرمایه گذاری از درآمد را تشکیل می‌دهند.

و بالأخره، مهمترین نکته در نگاه شومپیتر، اینکه منبع مالی سرمایه گذاریها در زمینه توسعه و بهره‌برداری از ابتکارات، عمدتاً گسترش اعتبارات بانکی، با پیامدهای طبیعی برانگیزاننده و نیز تورمی آن است.

این نظریه بعضی ویژگیهای آشنای رشد اقتصادی، به ویژه عدم تعادل آن در ارتباط با زمان و بخش اقتصادی را توضیح می‌دهد. معمولاً اقتصادها در امتداد یک خط مستقیم رشد نمی‌کنند، بلکه جهشهای تند، در فاصله دوره‌های رخوت یا حتی رکود ظهور می‌کنند. دوره‌های صعود نشاندهندهٔ سرمایه گذاریهای ناشی از ابتکارات گسترده، اما منقطع هستند. برای مثال، یک دورهٔ صعود ناشی از اختراع راه‌آهن وجود داشت، یک دورهٔ صعود ناشی از اختراع اتومبیل، و اخیراً نیز یک جهش الکترونیک مشاهده شده است. در هر مورد، یک دورهٔ طولانی سرمایه گذاری در زمینه‌هایی که مستقیماً از ابتکارات مذکور متأثر شده‌اند، به وجود آمده و تا زمان پیدایش انواع جدیدی از سرمایهٔ ثابت دوام می‌آورد، و پس از آن به آخر می‌رسد. این صعودها غالباً در همان بخشی که ابتکار در آن

صورت گرفته است، قویترین حالت خود را دارند و از آنجا، به سایر بخشهای اقتصاد گسترش می‌یابند، و در این گسترش، تأثیرات ناهمسان و گاه متضادی بر این بخشها به جای می‌گذارند، که نمونهٔ بارز آن، وضعیت صنعت آهنگری و نعلبندی پس از پیدایش اتومبیل بود.

در نتیجه این تأثیرات، توسعه اقتصادی شکل یک زنجیرهٔ تجاری را به خود می‌گیرد، که هر حلقه‌اش پاسخی به یک ابتکار جدید و منقطع است.

سالها بعد، در کتاب *سرمایه‌داری، سوسیالیسم، و دمکراسی* (۱۹۴۲)، شومپیتر به موضوع اصلی پیشرفت اقتصادی بازگشت. در آن هنگام، شومپیتر، همچون انقلاب صنعتی، ۳۰ سال مسن‌تر شده بود، و توسعه اقتصادی ملموسی نیز در جهان صورت گرفته بود. در این کتاب، شومپیتر نوشت که آن کارآفرین منفرد پرتحرک، که قهرمان کتاب *نظریهٔ توسعه اقتصادی* بود، توسط آزمایشگاههای پژوهشی و بخشهای پژوهش و توسعه[1] مؤسسه‌های بزرگ کنار گذاشته شده است. نوآوری و کارآفرینی، دیگر امری عادی شده بود. بوروکراسیهای این مؤسسه‌ها، که کالاهای خاصی را تولید کرده و کالاهای جدیدی را اختراع و ابتکار می‌کنند، بسیار شبیه دوایر دولتی شده‌اند. به نظر او، این همگرایی، به کنار رفتن آن مؤسسه‌ها منجر خواهد شد؛ آنها رسالت تاریخی خود را به انجام رسانده‌اند، و اکنون، به طور کامل، جذب دستگاه دولتی خواهند شد. سرمایه‌داری با سوسیالیسم در هم می‌آمیزد. این نکته که آیا در این آمیزه، دمکراسی باقی خواهد ماند یا نه، جای تردید است. پس شومپیتر مسن‌تر چشم‌انداز سرمایه‌داری مسن‌تر را توأم با تردید و تشکیک مطالعه می‌کند.

در دهه‌های نخستین این قرن، دو ریاضیدان نیز سهم چشمگیری در نظریهٔ رشد ایفا کردند. اولین آنها، فرانک پ. رامسی[2] بود که در ۱۹۲۸، مقالهٔ "یک نظریهٔ ریاضی پس‌انداز" را در *ژورنال اقتصادی* چاپ کرد. در این مقاله، وی فرمولی را پیشنهاد کرد، که امروز "قاعدهٔ رامسی" خوانده می‌شود، که نسبتهای بهینهٔ تقسیم تولیدات یک اقتصاد را بین مصرف و پس‌انداز معین می‌کند، و در این فرمولبندی، بهره‌وری نهایی مصرف و عدم بهره‌وری نهایی کار در اقتصاد، و نیز تابع تولید کل اقتصاد در نظر گرفته شده بودند. این مقاله، اولین تلاش برای استخراج و تعیین جدی رفتار پس‌انداز - مصرف در شرایط ناثابت است. البته، به برخی پیشفرضهای محکم اما ناخوشایندی احتیاج بود تا به چنین نتیجه‌ای منجر شود. اما این مقاله، نمونه خوبی به دست می‌دهد، از استراتژی کلی تا برای

1. Reaserch & Development (R&D)
2. Frank P.Ramsey

تحلیل تصمیمات مربوط به مصرف - پس‌انداز با استفاده از مفروضات دیگر، دنبال شود.

دومین تلاش ریاضیاتی توسط جان فن نئومان[1]، که پیش از آن یک ریاضیدان مشهور بود، به عمل آمد. او مقالهٔ "مدلی از تعادل کلی اقتصادی" را در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد. این مقاله یک مدل اقتصادی کوچک را به طور زمانمند، مطالعه می‌کند که قدری شبیه به فرمولبندی درون نهاد - برون داد لئونتیف بود، اما جایی برای انتخابهای کارآفرینانه نیز قرار داده بود. این مقاله، مشخصات مسیرهای زمانی تعادل مقداری کالاهای مختلف تولیدشده در اقتصاد و قیمتهای آنها را تعیین کرد. جالب‌ترین یافته، این واقعیت بود که در شرایط تعادل (در شرایط عدم تغییر ذائقه‌ها، و تکنولوژی و بسیاری مفروضات محکم دیگر) تولیدات تمام بخشها به یک میزان رشد می‌کنند، و این میزان، برابر با نرخ بهرهٔ تعادلی است. این قضیه، یکی از دلپذیرترین فرضیاتی است که از وقتی کشف شده، روشن و آشکار مانده است.

مدل فن نئومان، همچون مدل رامسی، آنچنان قضایا را ساده نشان می‌داد که هیچ اقتصادشناسی انتظار نداشت که این مدل به یافته‌های جالب و قابل توجهی برسد. اما هر دو مقاله، نه تنها راه غنی ساختن تئوریک توسعه را نشان دادند، بلکه به عنوان راهنمایی در برنامه‌ریزی عملی توسعه نیز عمل کردند. با این حال، کاربردهای آنها تا پس از جنگ جهانی دوم، که توسعه اقتصادی یک بار دیگر به یک وظیفه سیاستگذاری زنده تبدیل شد، به تعویق افتاد.

در قسمت مطالعات تجربی، اساس حسابداری اقتصادی نوین طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بنا نهاده شد، که بخش عمدهٔ آن نیز مرهون خطوط مفهومی مطرح شده توسط آ.سی. پیژو[2] در کتاب *اقتصاد رفاه* (۱۹۵۰) بود. دست‌اندرکاران اصلی، سیمون کوزنتس[3] و دانشجویانش در ایالات متحده، و ریچارد استون[4] و همکارانش در انگلستان بودند. به علاوه، در ۱۹۴۰، کولین کلارک[5] تصاویر آماری مقایسه‌ای دقیقی را در مورد اقتصادهای پیشرفته در حال توسعه گردآوری کرد.

1. John Von Neumann
2. A.C.Pigou
3. Simon Kuznets
4. Richard Stone
5. Colin Clark

بخش چهارم

بدین ترتیب، در پایان جنگ جهانگیر دوم، شرایط لازم برای اوجگیری علاقه به نظریهٔ توسعه اقتصادی مهیا بود. علاقه و محرک نیز وجود داشت. سقوط آلمان، ژاپن و امپراتوریهای اروپایی در پایان جنگ، دهها کشور جدید و قدیم را به جای گذاشت، که همگی فقرزده بوده و می‌خواستند دست‌کم به آن سطح از زندگی دست یابند که کشورهای اروپای غربی پیش از جنگ، از آن برخوردار بودند. این کشورها برای دریافت مساعدت مالی و راهنماییهای فنی و اقتصادی مورد نیاز برای بنای اقتصادهای جدید، نخست به ایالات متحده، سپس به سازمان ملل و قدرتهای استعماری سابق اروپا روی آورند. موضوع رشد اقتصادی که همچون آتشفشان خاموشی بود، یکباره فعال شدو دوباره در صدر موضوعات مهم قرار گرفت.

من حتی تلاش نخواهم کرد که بر حجم انبوه کتابها و مقالات مربوط به توسعه اقتصادی که از آن پس به بازار آمد، مروری انتقادی داشته باشم. این خویشتنداری من دلایل متعددی دارد. یک دلیل مهم این است که این ادبیات هنوز بسیار جوان است. از این رو، نمی‌توانیم جریانهای مهم موجود در آن را از حرکات به ظاهر موفق، اما نادرست آن، تفکیک کنیم. دلیل دیگر، گستردگی بسیار زیاد این ادبیات است که در بالا بدان اشاره کردم. نه من، و نه هیچ کس دیگری (شاید به استثنای یک شومپیتر) نمی‌تواند جز بخش کوچکی از این همه واژه‌ها، نمودارها، جدولها، و معادلات را هضم کند، مگر وقتی که گردونه زمان آنها را پالوده باشد.[۱]

با این حال، لازم است توجه خود را به یک رویکرد نظری پس از جنگ، یعنی رویکرد روستو، معطوف بداریم. روستو تاریخ رشد یافتن یک اقتصاد را به مراحلی شبیه به مراحل رشد یک کودک، تقسیم می‌کند. اول، دوره‌ای طولانی از رشد تدریجی وجود دارد که در آن اقتصاد "پیش شرطهای لازم برای خیز" را به دست می‌آورد. سپس آشکارترین مرحله خودنمایی می‌کند، یعنی "مرحلهٔ خیز"،

---

۱. به علاوه، این کار تا آنجا که ممکن بود، قبلاً انجام شده است، توسط فرانک هان (Frank H.Hahn) و ماتیوز (R.C.O.Mathews) در مرور مقالهٔ آنان در ژورنال اقتصادی (1964)، و اخیراً، توسط نیکلاس اشترن (Nicholas) (Stern) هم در همان ژورنال (1989)، توسط کلیو بل (Clive Bell) در مقاله‌اش "اقتصاد توسعه" در کتاب واژه‌نامه نیپالگریو (New Palgrave Dictionary) و توسط سایر نویسندگان این واژه‌نامه، توسط نویسندگان کتابی با ویرایش گوستاو رانیس (Gustav Ranis) و ت.پل شولتز (T.Paul Schultz) با نام موقعیت اقتصاد توسعه: پیشرفت و چشم‌اندازها (1968)، و توسط روستو در کتاب تحت بررسی حاضر.

که شتابی ناگهانی، همانند رشد ناگهانی یک جوان به سوی بلوغ است. پس از خیز و در مسیر "به سوی بلوغ" نرخ رشد اقتصاد ممکن است بالا بماند یا قدری پایین بیاید. پس از این مرحله نیز "دورهٔ مصرف انبوه" فرا می‌رسد این دوره‌ها، هرگز به اندازه دورانهای مورد بحث اشپنگلر[1] یا توین بی[2] طولانی نیستند.

پس از مرحلهٔ خیز، رشد اقتصادی با جهشهای دوره‌ای متناظر با دوره‌های توصیف‌شده توسط جاگلار[3] و کندراتیف[4] همراه است و نیروی محرکهٔ آنان، موارد فوران سرمایه گذاری است که به دنبال اختراعات و ابداعات مهم صورت می‌گیرند. روستو اغلب این جملات شومپیتر را نقل می‌کند که "توسعه اقتصادی سرمایه‌دارانه شکل زنجیری به خود می‌گیرد".

این نکته قدری تعجب برانگیز است که مفهوم مورد نظر روستو چنین توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد، چون او، به هیچ روی، تنها اقتصادشناسی نبود که متوجه شد توسعه اقتصادی در مسیری نامنظم، و نه در امتداد منحنیهای خطی مستقیم (آن طور که نظریه‌پردازان رشد می‌گفتند)، پیش می‌رود، و حتی اولین آنها نیز نبود. اما کار منحصربه‌فرد او، استفاده از این چارچوب نظری برای مطرح کردن یک نظریه مناسب اقتصادی بود که بتواند بسیاری از واقعیات توسعه اقتصادی را توضیح دهد، از قبیل نامنظم بودن آن، گرایش یک یا چند بخش اقتصادی مرتبط با هم به پیشی گرفتن موقتی از بقیهٔ بخشها ولی در نهایت به دنبال خود کشیدن بقیهٔ اقتصاد، پیدایش ادوار تجاری، تغییر بسیار مشاهده شده نرخهای مبادله میان بخشهای صنعتی و کشاورزی به موازات توسعه اقتصاد.

بخش پنجم

اکنون می‌توانیم از تحلیل استاندارد تاریخ نظریهٔ توسعه اقتصادی پافراتر نهیم و به بررسی نسخه پیشنهادی روستو بپردازیم. کتاب مورد بررسی، *نظریات رشد اقتصادی* روستو است، که دارای

1. Spengler
2. Toynbee
3. Juglar
4. Kondratieff

چهار بخش، متناظر با قسمتهای اول، سوم و چهارم مقالهٔ حاضر، است.[۱] اولین بخش به دورهٔ کلاسیک، از هیوم تا مارکس، می‌پردازد. همان طور که اشاره شد، نظریهٔ توسعه اقتصادی در این دوره به منصهٔ ظهور رسید؛ و مسئله توسعه و نیز توزیع درآمد دغدغه‌های اصلی اقتصادشناسان برجسته را تشکیل می‌دادند. بخش دوم به توصیف دورهٔ نئوکلاسیک، از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۴۰، می‌پردازد. این دوره، دورهٔ کم‌توجهی به رشد اقتصادی بود. سومین بخش کتاب، دورهٔ از پایان جنگ جهانگیر دوم تاکنون را شامل می‌شود. در این دوره، نظریهٔ توسعه اقتصادی حیات دوباره‌ای گرفت که با اجبار در حدود ۱۰۰ کشور تازه آزادشده به استفاده از ثمرات تکنولوژی غربی، تحرک بیشتری یافت. بخش پایانی، که بسیار کوتاهتر از سایر بخشهاست، مسائل مهم موجود را بررسی می‌کند، و عنوان آن چنین است: "آنچه که در مورد رشد اقتصادی نمی‌دانیم".

هر بخش، بسته به موادی که در بردارد، به نحو خاصی، قدری متفاوت با سایر بخشها، سازمان یافته است. بخش اول، براساس نام دست اندرکاران دورهٔ مورد بحث سازمان یافته است. دیویدهیوم، آدام اسمیت، توماس رابرت مالتوس، دیوید ریکاردو، جان استوارت میل، و کارل مارکس، که همگی آنها، احتمالاً بجز هیوم، به سیاستهای منجر به رشد اقتصادی، به شدت علاقه‌مند بودند.

در دورهٔ دوم، شمار اندکی از اقتصادشناسان، رشد یا توسعه اقتصادی را به عنوان موضوع اصلی مورد علاقه خویش انتخاب کردند، هر چند تعداد بسیاری، کارهایی کردند که به طریقی روی آن قضیه تأثیر داشت. در نتیجه، به اصل دیگری برای سازماندهی نیاز بود، و من در ادامه توضیح خواهم داد که روستو چه شکلی را انتخاب کرد. دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم مسئله جدیدی را نشان داد. فوران جدیدی از علاقه به نظریهٔ توسعه اقتصادی، وجود داشت، و نیز تولیدات گسترده‌ای از مطالب منتشرشده از جانب حرفه رشدیافته اقتصاد به چشم می‌خورد. بدین جهت، مشکل مورخ، که سابقاً کمبود اطلاعات مربوط بود، به چگونگی سازماندهی حجم انبوهی از اطلاعات تبدیل شد. پاسخ روستو، تقسیم کردن این نوشته‌ها به سه دسته بزرگ - مدلهای رسمی رشد، تحلیلهای آماری، و نتایج ناشی از تجربیات عملی - و در نظرگرفتن نمونه‌ای از هر دسته بود.

در تمام این سه بخش تاریخی، یک رشتهٔ اتصال‌دهنده واحد و پایدار وجود دارد. اولین

۱. روستو از هامیلتون (Hamilton)، لیست (List) یا ری (Rae) حرفی نمی‌زند.

جملات کتاب روستو، این رشتهٔ واحد را چنین توصیف می‌کنند:

هدف این مطالعه، یافتن این نکته است که چگونه زنجیره‌ای از نظریه‌پردازان رشد، که از اواسط قرن هجدهم آغاز شده و تا به امروز ادامه یافته است، به مجموعه‌ای از متغیرها و مسائلی پرداخته‌اند (یانپرداخته‌اند) که به نظر من به طور قطع، ناشی از پویاییهای رشد اقتصادی بوده‌اند. این کتاب با حسن نیت تمام از اندیشه‌های اقتصادشناسان بسیاری، سخن می‌گوید. اما در طول این مسیر، من سعی در پنهان کردن نظرات خود نکرده‌ام. (p. 3)[1]

این توجه مقدماتی در حوالی انتهای کتاب به طور آشکارتری بیان می‌شود. در آنجا روستو می‌نویسد:

من بر آن بوده‌ام تا نشان دهم که طیف وسیعی از نظریه‌پردازان، چگونه به عوامل مؤثر بر این مسائل نگریسته‌اند. حجم و کیفیت نیروی کار با سرمایه‌گذاری و تولید و جذب تکنولوژی؛ رشد در ارتباط با ادوار تجاری؛ رشد در ارتباط با گرایش نسبی قیمتها در کالاهای تولیدی و کالاهای اولیه؛ مراحل و محدودیتهای رشد؛ و نقش عوامل غیراقتصادی. این عناوین، چشم‌اندازی را مشخص می‌کنند که من، در آنچه از سال ۱۹۳۸ به بعد در مورد رشد و نوسانات آن نگاشته‌ام، آن را به کار برده‌ام. و گرچه در این کتاب سعی کرده‌ام که چشم‌اندازهای پیشینیان و معاصرین را بی‌طرفانه نشان دهم، اما دیدگاههای خودم نیز نه تنها نشان داده شده‌اند، بلکه گهگاه نیز، آشکارا بیان گردیده‌اند ... (p.445)

عناوینی که در این بند فهرست شده‌اند، اصل حاکم بر سازماندهی مطالب کتاب را در هر سه دورهٔ تاریخی تشکیل می‌دهند. در اولین قسمت، یعنی دورهٔ کلاسیک، بخش اختصاص داده شده به هر مؤلف به بخشهایی فرعی تقسیم شده، که هر کدام از آنها خاص یکی از این عناوین است. در قسمت دوم، یعنی دورهٔ نئوکلاسیک، به هر یک از این عناوین، یک و گاه دو فصل اختصاص داده شده

۱. تمام صفحات مورد اشاره، به کتاب روستو (1990) برمی‌گردد، مگر اینکه تصریح شود.

است. در قسمت سوم، یعنی دورهٔ معاصر، بحث مربوط به هر مؤلف، بر دیدگاه وی در قبال یک یا چند تا از آن عناوین، متمرکز شده است. بدین ترتیب، تمام کتاب، به مفاهیم نظری روستو آغشته است.

این امر اشکالی نداشت، به شرطی که تمام مفاهیمی که کتاب حول آنها سازماندهی شده، برای همه مؤلفان مورد بحث در آن، به همان اندازهٔ روستو اهمیت داشتند، و نیز تمام موضوعاتی که آن مؤلفین مهم می‌دانستند، در فهرست پیشنهادی روستو جای می‌داشت. اما واقعیت اصلاً چنین نیست.

احتمالاً اقتصاددانان کلاسیک از این انتخاب موضوعات توسط روستو بیش از همه لطمه می‌بینند. آنها به بعضی از موضوعات موجود در فهرست روستو (مانند "تولید و جذب تکنولوژی") چندان علاقه‌ای نداشتند. از سوی دیگر، آنها به مسائلی همچون تأثیر پیشرفت اقتصادی بر توزیع درآمد و گسترش فقر، به شدت علاقه‌مند بودند، در حالی که این موضوعات در فهرست روستو وجود ندارند.

چند مثال، نتایج این شیوهٔ ارائه مطالب روستو را روشن خواهد ساخت. برای روشن شدن این موضوع که چه بر سر نوشته‌های آدام اسمیت آمده است، به یاد بیاورید که ثروت ملل دو پیام مهم مرتبط با هم داشت. نخست اینکه اقتصاد بریتانیا نیازمند رهایی از جهت‌گیها و محدودیتهای مرکانتیلیستی است، به نحوی که "دست پنهان" بتواند منابع را به سوی مولدترین کاربردشان هدایت کند. دوم آنکه، برای افزایش دستمزدهای واقعی به سطحی بالاتر از سطح معیشت، لازم است که میزان سرمایه سریعتر از نیروی کار رشد کند. یک دغدغهٔ درجه دوم، اما مهم، نیز تأثیر رشد بر تقسیم درآمد ملی میان سه طبقه اجتماعی بود: اشراف زمیندار، بازرگانان و کارخانه‌داران در حال صعود، و طبقهٔ کارگر.

تنها یکی از این مسائل، در چارچوب پیشنهادی روستو کاملاً جای می‌گیرد. هدایت اقتصاد از سوی دولت، جزو موضوعات کلیدی روستو نیست، و او به صورتی بسیار مختصر و غیرمستقیم، از حمایت اسمیت از آزادی مطلق اقتصادی بحث می‌کند، آن هم برای دادن این اطمینان به خواننده که اسمیت، گرچه از بازارهای آزاد حمایت می‌کرد، اما یک لیبرال افراطی نبود. شیوه‌های تأثیرگذاری توسعه اقتصادی بر موفقیت سه طبقه اجتماعی ذکرشده نیز، که جزو موضوعات

پیشنهادی روستو نیست، هیچ توجهی را به خود جلب نمی‌کند. از آن طرف، اهمیت انباشت سرمایه، زیر عنوان پیشنهادی روستو "سرمایه‌گذاری و تکنولوژی" جای می‌گیرد، و لذا بحثهای آدام اسمیت در مورد آن به تفصیل مطرح می‌شوند.

در مرور آخرین روزهای کلاسیک، توصیف روستو از جان استوارت، شکل کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد. میل یک نویسندهٔ بسیار منظم بود، و در نوشته‌هایش به همهٔ مبانی واز جمله آنهایی که توسط روستو طراحی شده بودند، اشاره می‌کرد. به ویژه، میل توجه زیادی به "جمعیت و نیروی کار" داشت؛ در واقع، رشد جمعیت یکی از دغدغه‌های اصلی او بود. او به مسئله "سرمایه‌گذاری و تکنولوژی" پرداخت، و متوجه بود که ابتکارات تکنولوژیک موجب رونق سرمایه‌گذاری و افزایش بازده تولیدی می‌شود. او به ادواری بودن "دوره‌های تجاری" توجه کرد، و تبیین دقیقی مبتنی بر دوره‌های فوران دیوانه‌وار معاملات اقتصادی، که به دنبال آن رازدگی مضطربانه می‌آید، ارائه کرد. او تأثیر رشد را بر "قیمتهای نسبی" محصولات صنعتی و کشاورزی به تأسی از اسمیت و ریکاردو توصیف کرد. میل حتی به موضوع "مراحل و محدودیتهای رشد" نیز پرداخت، و توسعه اقتصادهای اروپایی را از مرحلهٔ شکار و گردآوری خوراک اولیه تا مرحلهٔ با ثبات - اما دارای جمعیت کم به اندازه‌ای که سطح زندگی همراه با رفاهی را برای همه تأمین کند - مورد بررسی قرار داد. سرانجام، به آخرین موضوع مهم از نظر روستو، یعنی "عوامل غیراقتصادی" می‌رسیم، که در آن رستو، معنا را آن قدر وسیع می‌گیرد که ارزشیابی مختصر میل در مورد مقایسه خوبیها و بدیهای شیوه‌های سرمایه‌داری وکمونیستی (سوسیالیستی) سازماندهی اقتصاد را هم در بر می‌گیرد.

روستو موضع میل را در تمام این موضوعات، با امانتداری و انصاف خلاصه می‌کند. اما گرچه بیشتر اجزای تشکیل‌دهنده یک تصویر کلی وجود دارند، این تصویر کلی از میل، سهم او در فهم توسعه اقتصادی، یا انگیزه‌هایش، به خواننده داده نمی‌شود. به تشخیص من، دشواری قضیه به این برمی‌گردد که میل، گرچه به همهٔ مبانی به طور منظم اشاره می‌کند، اما بر همهٔ آنها تأکید یکسانی نمی‌نهد (برخلاف روستو)، و به همهٔ آنها نیز به طور یکسان نمی‌پردازد. به ویژه، با بحث کردن جدی از سیاستهای جمعیتی و تنظیم خانواده در قسمتهای مفصلی از کتاب *اصول*، میل چشم‌انداز جدیدی را به روی بحث از "جمعیت و نیروی کار" گشود. اما در مورد سایر موضوعاتی که در فهرست روستو وجود دارد، وی، با مختصر تغییراتی، همان نسبت ریکاردویی را دنبال می‌کرد. به

نظر من، کاستی اساسی شیوهٔ ارائه روستو دقیقاً در همین جاست. او چنین طراحی کرده است که تطور اندیشه را در مورد حدود ۵-۶ مفهوم فهرست شده، روشن سازد. این مفاهیم، بدان سبب انتخاب شده بودند که ارتباط ویژه‌ای با نظریهٔ توسعه اقتصادی روستو داشتند. به هر حال، به همین دلیل، این کتاب نمی‌تواند پیشرفت تلاش برای فهم پدیدهٔ توسعه اقتصادی را به خوبی ردیابی کند. توجه یکسان به همهٔ موضوعات انتخاب‌شده، به نحوی که گویی همهٔ آنها طی تاریخ آن موضوع اهمیت یکسانی داشته‌اند، چشم را به روی فراز و فرود این موضوعات و انگیزه‌ها و دغدغه‌های دست اندرکاران، فرو می‌بندد. بی‌تفاوتی ناشی از این اشکال، کمترین مجازاتی است که روستو تحمل می‌کند. در نمونهٔ فعلی، روستو به دغدغهٔ شدیدی توجه می‌کند که میل نسبت به محدود کردن رشد جمعیت و حمایت از آموزشهای گسترده و کنار گذاشتن ناتوانیهای حقوقی و اجتماعی که بر زنان تحمیل می‌شود، به عنوان وسایلی گریزناپذیر برای نیل بدان هدف، دارد. اما روستو با قرار دادن این موضوع در یکی از شش بخش ساختار کتاب، نقش مسلط آن را در اندیشه میل و در برنامه توسعه اقتصادی او، در ابهام می‌گذارد.

بخشهای مربوط به میل، یک ویژگی دیگر نحوهٔ بیان روستو را، که البته اهمیت کمتری دارد، نشان می‌دهد. گاهی در تلاش برای ارائه یک خلاصه کامل از تحلیل یک نویسنده راجع به یک موضوع، روستو خیلی ساده عناوین موضوعات را فهرست کرده و تمام مطالب را حذف می‌کند. برای مثال، در بحث از تحلیل میل در مورد "سرمایه گذاری و تکنولوژی"، روستو می‌نویسد: "میل صحبت خود را در مورد نقش سرمایه در تولید، به شیوهٔ کتابهای درسی آغاز می‌کند: مجموعه‌ای از تعاریف گسترده؛ شش فرضیهٔ اساسی؛ و یک بررسی مفصل از تمایز میان سرمایه ثابت و سرمایه در گردش" (p.106). پس از آن، روستو به مطالب دیگر می‌پردازد، بدون اینکه اشاره‌ای کند که این تعاریف، یا آن فرضیات اساسی، یا آن تمایز میان سرمایه ثابت و در گردش چه هستند.

بخش ششم

پس از میل، یک دورهٔ طولانی رخوت پدید آمد که تا پس از جنگ جهانی دوم به طول انجامید. همان طور که پیش از این اشاره کردیم، در این دوره تقریباً هیچ اقتصادشناسی، توسعه اقتصادی را به

مثابه موضوع عمدهٔ کارش برنگزید، و در مورد آن، مقالات مهم بسیار کمی نوشته شد. بخش دوم کتاب *نظریه‌پردازان رشد اقتصادی* به این دوره می‌پردازد.

روستو گستگی موجود در کار روی توسعه اقتصادی را با بحث کردن از آثار مربوط به موضوعات مندرج در فهرست استاندارد ری -که عمدتاً با هدفهای دیگری نوشته شده‌اند - پر می‌کند. در یک فصل، وگاه دو فصل، تطور آموزه‌های مرتبط با بیشتر عناوین این فهرست -از قبیل نظریهٔ جمعیتی، حسابداری درآمد ملی، نظریه‌های سرمایه گذاری و ابتکار، ادوار تجاری، و نرخهای مبادلهٔ بین‌المللی -ردیابی می‌شوند. پرسش اصلی در هر یک از این فصلها این است که چگونه می‌توان آثار برجستهٔ موجود در مورد هر موضوع را به دیدگاههایی ربط داد که نظریهٔ توسعه روستو بدانها رسیده است.

دو فصل مربوط به ادوار تجاری، فصل ۱۰ و ۱۱، روح این تحیلها را به خوبی نشان می‌دهند. یکی از نظرات محوری روستو این تز است که "ادوار مذکور، شکلی هستند که رشد به طور تاریخی به خود میگیرد" (p.429، این نظر در جای جای کتاب، با عبارتهای اندک متفاوتی، تکرار شده است)، این فصلها، تاریخ ادوار تجاری را، از کلمنت جا گلار، ("تا آنجا که رابطهٔ میان رشد و نوسانات مورد نظر است، چیزی شبیه فرسایش صورت می‌گیرد". p.260) گرفته تا دفتر ملی پژوهشهای اقتصادی، مورد بررسی قرار می‌دهند، البته با توجه خاص به این موضوع که هر مؤلف، رابطه میان ادوار تجاری و رشد اقتصادی بحث‌شده در نظریهٔ روستو را تا چه حد به روشنی شناخته است.

بیشتر مؤلفان در مورد نظریهٔ ادواری تجاری در این آزمون ارتباط سنجی ناکام می‌مانند، هر چند رتبه‌های برجسته‌ای داشته باشند. برای مثال، دنیس رابرتسون[1]، از نظر روستو نمرهٔ خوبی می‌گیرد، که عمدتاًبه دلیل نگاشتن چنین عبارتهایی است: "به نظر من، رونق بین‌المللی سال ۱۸۷۲، به طور خاصی، به تأسیس راه آهن ارتباط داشت، و رونق سال ۱۸۸۲ با اختراعاتی در صنعت فولاد..."، که ازکتاب وی به نام *سیاست بانکی و سطح قیمتها*، نقل شده است. از طرف دیگر، ج.م. کینز[2]، نمرهٔ اندکی می‌گیرد، به دلیل اینکه تحلیل گسترش بخشی رشد را نمی‌پذیرد؛ و و.سی.میچل[3] نیز، به رغم جزئیات دقیقی که در مورد نحوهٔ عمل بخشها ارائه می‌دهد، وضع مشابهی دارد. زیرا به گفتهٔ

1. Dennis Robertson
2. J.M.Keynes
3. W.C.Mitchell

روستو، "اطلاعات سازماندهی‌شده توسط میچل برای رشد و نیز تحلیلهای دوری در تلاشند" (p.286)، اما به آنها نمی‌رسند. تین برگن [1] و ساموئلسون [2] نیز جزو آن دانشجویان نظریهٔ ادوار تجاری به شمار می‌روند که از درک ارتباط عمیق آنها با رشد اقتصادی عاجز مانده‌اند.

فصلهای دیگر نیز که به دورهٔ ۱۸۷۰ - ۱۹۴۰ می‌پردازند، به همان نحو، عناوین مربوطه را از یک چشم‌انداز بسیار تخصصی می‌نگرند و در جستجوی یافتن پیشدرآمدهای نظریهٔ توسعه اقتصادی روستو هستند. در فصل مربوط به درآمد ملی، از کولین کلارک با تمجید یاد می‌شود، چرا که او اهمیت ابتکار را به عنوان عامل محرک رشد اقتصادی شناخته بود، و این شناخت با موضع روستویی همسویی داشت. سیمون کوزنتس به خاطر کار اولیه‌اش که به بررسی بخشهای اقتصاد به صورت جداگانه می‌پرداخت، و به خاطر تأکیدش بر نقش ابتکار در به راه انداختن رشد، مورد تحسین قرار می‌گیرد. اما به سبب توجه بعدی‌اش به شاخصهای کلی پیشرفت اقتصادی، نکوهش می‌گردد. البته، به شومپیتر اعتبار متناسبی داده می‌شود، چرا که او جزو معدود اقتصادشناسان آن دوره است که از بسیاری جهات با نظرات روستو موافقت دارد.

آلفرد مارشال [3]، طی این دوره زمانی، اثر مهم خود را نگاشت، اما در کتاب روستو توجه خاصی به او شده است. روستو، مارشال را آشکارا فردی کاملاً همراه می‌بیند. او در حساسیت نسبت به پیچیده بودن نیروهایی که حوادث اقتصادی را زیر سلطه دارند، و نسبت به غنای انگیزشهایی که بر تصمیمات اقتصادی تأثیر می‌گذارند، با مارشال سهیم است، و همین طور، در بدبینی مارشال نسبت به نظریه‌پردازیهای انتزاعی، و اعتراض او به بهره‌گیری از روشهای ریاضی در تحلیلهای اقتصادی شریک است. مارشال تنها اقتصادشناسی است (بجز خود روستو) که یک فصل کامل به آثار او اختصاص می‌یابد، و رویکرد کلی او نسبت به اقتصاد و نیز پایبندی عمیقش به رفاه بسیار لذتبخش اقتصادی، به طور کامل و با اشتیاق مورد بحث قرار می‌گیرند.

اما روستو به سختی می‌تواند قرار دادن مارشال را در تاریخ نظریهٔ توسعه خود توجیه کند. درست است که مارشال، همانند روستو، بر اهمیت زمان در امور اقتصادی تأکید داشت، و میان پاسخهای "درازمدت" و "کوتاه‌مدت" تفکیک قایل بود، اما او این مفاهیم را به مثابه ابزارهایی برای فهم این

1. Tinbergen
2. Samuelson
3. Alfred Marshall

نکته به کار می‌برد که بازارها چگونه خود را با تغییر شرایط وفق می‌دهند؛ این مفاهیم هیچ ربطی به روند درازمدتی که در آن، توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد، ندارند. در واقع، مهمترین علایق فنی مارشال و نوشته‌های او، همیشه در حیطهٔ تعادل‌شناسی تطبیقی موقعیتها بوده است. همان طور که پیشتر اشاره شد، به هنگام نوشتن در مورد توسعه یا رشد اقتصادی، مارشال عمدتاً دنباله روی دقیق میل بود.

بخش هفتم

سومین مرحلهٔ تاریخ نظریهٔ رشد اقتصادی از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز ادامه یافته است. در این دوره یک بار دیگر، مسئله توسعه اقتصادی به یک حوزهٔ مهم در علم اقتصاد تبدیل شد، و به خاطر مسائل پیش روی کشورهای جدید "جهان سوم"، شتاب بیشتری هم گرفت. در نتیجه، روستو به هنگام بحث از این دوره، شیوهٔ ارائه مطالب خود را باز هم تغییر داد. او اشاره می‌کند که این حوزه سه پاره شده است، و به دنبال آن، سه شاخه را مشخص می‌سازد که من آنها را مدلهای ریاضی رشد، تحلیلهای کمّی، و نظریات مبتنی بر تجربه، می‌نامم. به هر شاخه فصلی اختصاص یافته، و چارچوب هر فصل نیز با کمی تغییر توسط همان عناوینی تعیین می‌شود که در بخشهای قبلی کتاب به‌کار رفته بود.

فصل مربوط به مدلهای ریاضی رشد، مختصر و آکنده از کم‌اعتنایی است. این لحن، از همان آغاز که روستو به "دستاوردها و کاستیهای تأکید بیش از حد بر مدلهای رشد" اشاره می‌کند (p. 333)، روشن می‌شود. در این فصل، از رامسی، فون نئومان، یا مدلهای پونتریاگین - بلمن[1] که مشترکاً اندیشه‌های اساسی این شاخه از نظریهٔ رشد را عرضه کردند، هیچ صحبتی به میان نمی‌آید. در عوض، روستو مدل پویای هارود - دومار[2] را به عنوان نقطهٔ عزیمت خود برمی‌گزیند. اکنون مدلهای هارود و دومار (که در واقع دو مدل هستند، اما غالباً از هم تفکیک نمی‌شوند)، هر دو در زمرهٔ سنت ما بعد کینزی و تأکید بر عوامل تشدیدکننده رشد اقتصادی جای دارند و هیچ یک به مسئله توسعه اقتصادی ربط پیدا نمی‌کنند.

1. Pontryagin-Bellman
2. Harrod-Domar

وجه منحصربه‌فرد مدل تأکید بر عوامل تشدیدکننده رشد اقتصادی هارود (۱۹۳۹، ۱۹۴۸)، برخی مفروضات نه چندان مناسب آن در مورد رفتار سرمایه گذاران بود، که آنها را بر لبهٔ تیغ فرض می‌کرد: هر انحرافی از نرخ رشد تعادلی، موجب انحراف بیشتری در همان جهت در دورهٔ بعد می‌گردد. مفروضات مناسب آنها در مورد ضریبهای همبستگی و در مورد رشد جمعیت و پیشرفت تکنولوژیک، اشاره بر این دارد که یک نرخ رشد کمتر از میزان تعادلی، دیر یا زود، از راه می‌رسد، و در آنجاست که اقتصاد، همچون دهه ۱۹۳۰، به ورطه عدم اشتغال چشمگیر فرو می‌افتد.[۱]

ایوسی دومار[۲]، مدل ظاهراً مشابهی (۱۹۴۴، ۱۹۴۶) را برای منظورهای کاملاً متفاوتی به کار می‌برد، مثلاً برای نشان دادن اینکه با استفاده از پارامترهای تشدیدکنند، و فزاینده، به رغم کمبودهای گاه‌وبیگاه بودجه حکومت، سرمایه گذاری کافی می‌تواند صورت گیرد و رشد درآمد ملی نیز به اندازهٔ کافی سریع شود، به نحوی که، گرچه بدهیهای کشور رشد می‌کنند، اما بازپرداخت آن مستلزم صرف نسبت کمتری از محصول در حال رشد ناخالص ملی باشد.

همان طور که گفتم، هیچ کدام قصد نداشتند که بر علل یا شرایط رشد اقتصادی پرتو افکنند، یا هیچ کدام بر توسعه این شاخهٔ اقتصاد تأثیر زیادی نداشتند؛ آنها به مسائلی از انواع مسائل دهه ۱۹۳۰، مثل بیکاری دایمی و مالیهٔ عمومی علاقه‌مند بودند.

بقیه فصل مربوط به مدلهای ریاضی رشد نیز به همان نحو، تلاشهای فکری چشمگیری را که به منظور دستیابی به یک چارچوب نظری رسمی برای درک بهتر عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی صورت گرفته، نادیده می‌انگارد، و در عوض، به برخی موضوعات جانبی و بی‌ارتباط می‌پردازد. نتیجه، همان طور که قابل پیش‌بینی است، این است که این تلاش انحرافی و عقیم باقی می‌ماند.

دومین دسته از مطالعات پس از جنگ مربوط به رشد اقتصادی، در نظر روستو، تحلیلها و برنامه‌ریزی کمّی است. نمایندگان این نوع آثار، سیمون کوزنتس، هولیس چنری[۳]، و برخی از دانشجویان چنری، به خصوص لانس تایلور[۴]، و موشه سیرکوین[۵] هستند.

کوزنتس و چنری، هر دو مشخصات کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را بررسی آماری

---

۱. روشن است که سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۸ سالهای میمونی برای ارائه چنین نظریه‌ای نبودند.

2. Evsay Domar
3. Hollis Chenery
4. Lance Taylor
5. Moshe syrquin

کرده و این کار را از طریق گردآوری آمارهای مناسب برای کشورهای زیادی، از جهت شاخصهای اقتصادی مهمی از قبیل درآمد ملی و اجزای آن، شاخصهای اساسی قیمتی و توزیع آن در میان بخشهای مهم، و غیره، انجام دادند. کوزنتس سپس این مجموعه‌ها را به دقت بررسی کرد تا روابط میان آنهایی را که به همراهی با رشد سریع اقتصادی تمایل دارند، مشخص سازد.

برای مثال، او به این نکته توجه کرد که در مراحل اولیهٔ صنعتی‌شدن، توزیع درآمد نابرابرتر می‌شود، اما بعداً این روند معکوس می‌گردد. همچنین او توجه داد، همچون کولین کلارک و دیگران قبل از او، که در جریان فرایند صنعتی‌شدن، وزن فعالیت اقتصادی، به طور طبیعی، نخست از بخش کشاورزی به بخش صنعت و سپس از بخش صنعت به بخش خدمات منتقل می‌گردد. یکی از بهترین نتایج کار وی، تأیید مجدد این باور بود که پیشرفت اقتصادی، بیشتر به انتخاب تکنولوژیهای علمی، و نه انباشت صرف سرمایه، بستگی دارد.

چنری، که سالهای دراز ریاست بخش اقتصادی بانک جهانی را به عهده داشت، در آنجا یک برنامهٔ گسترده پژوهش کنتی در مورد ویژگیهای اقتصادهای در حال توسعه سریع را به مرحلهٔ اجرا گذاشت. تحت ریاست وی، بانک جهانی کاملترین و معتبرترین مجموعهٔ اطلاعات آماری در مورد اقتصاد بیشتر کشورها، اعم از توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، را تشکیل داد.

چنری و همکارانش، با استفاده از این داده‌ها که گاهی با مطالعات خاصی هم همراه می‌شدند، بسیاری از موضوعاتی را که کوزنتس مطالعه کرده بود، بررسی کردند. اما کوزنتس از مجموعه‌های بلندمدت برای ردیابی تجربیات اقتصادهای صنعتی دیرپا استفاده کرد، حال آنکه چنری و گروه او، بیشتر توجه خود را به کشورهای جدیداً توسعه‌یافته یا در حال توسعه‌ای معطوف داشتند که عمر مجموعه‌های اطلاعاتی زمانمند برای آنها حداکثر به ۲۰ سال می‌رسید. بدین جهت، بیشتر مطالعات چنری، تحلیلهای بین‌بخشی هستند، متکی بر این مفروضات که ساختارهای کلی تمام کشورهایی که هم اندازه بوده و در مرحلهٔ مشابهی از توسعه قرار دارند، به نحوی مشابه است، و نیز اینکه محصول ناخالص ملی سرانه برآورد معقولی از میزان توسعه‌یافتگی به دست می‌دهد. برای ارائه این گفته‌ها، وی از رگرسیونهایی استفاده کرد که همبستگی مشخصات اساسی ساختاری و درآمد ناخالص ملی سرانه و حجم جمعیت را در نمونه‌ای شامل ۱۰۰ کشور واقع در مراحل مختلف توسعه نشان می‌داد. منظور او، این بود که نشان دهد ویژگیهایی از قبیل سهم پس‌انداز شده درآمدها، اهمیت تجارت

خارجی، اهمیت نسبی مواد خام و تولیدات صنعتی، و نظایر آن، به موازات پیشرفت توسعه اقتصادی چه تحولاتی می‌پذیرند. در مطالعات جدیدتر، برخی از اعضای گروه چنری، شامل موشه سبرکوین و شرمن رابینسون[1]، همین روابط را، منتهی با استفاده از تکنیکهای قویتر اقتصاد سنجی، مطالعه کرده‌اند.

روستو، گرچه کار کوزنتس، چنری و همکاران آنان در گردآوری اطلاعات آماری راجع به کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را ارج می‌نهد، اما در صحت تحلیلهای آنها تردیدهای عمیقی داشته است. او و کوزنتس، اولین بار، به سال ۱۹۶۰، در یک کنفرانس انجمن اقتصادی بین‌المللی، که به بررسی نظریهٔ توسعه اقتصادی روستو و مفهوم مراحل رشد او اختصاص یافته بود، با یکدیگر ملاقات کردند (Rostow 1963). از آن پس، در مواردمتعددی و نیز در این کتاب، روستو اصرار می‌ورزید که معرفهای ساختار کلی اقتصاد که توسط کوزنتس، چنری، و سایرین به کار رفته‌اند، مبهمتر از آنند که بتوانند فرایندهایی را نشان دهند که از طریق آنها ابتکارات به عمل آمده در بخشهای اصلی از طریق اتصالهای مختلفی، بر سایر بخشها، تأثیر گذاشته و به آنها سرایت کنند، و در نتیجه، رونق تجاری و رشد اقتصادی را موجب شوند. از این گذشته، تکیه کردن به رفتار نمونه که از این رگرسیونهای بین کشوری نتیجه می‌شود، این واقعیت را پوشیده نگاه می‌دارد که تجربه رشد هر کشوری، منحصربه فرد است، و همچنین "دشواری، پیچیدگی، و خلاقیت بی‌انتهای نهفته در فرایند رشد" را پنهان می‌کند (p. 367).

پس روستو چنین نتیجه گیری می‌کند که تحلیلهای کمّی توسعه نیز گمراه کننده و بی‌اثرند، البته به استثنای داده‌های آماری مفیدی که محصول این تحلیلها هستند.

قدری پیشتر، من روستو را بدین خاطر سرزنش کردم که در فصل مربوط به مدلهای ریاضی رشد، توجه زیادی به کسانی که شایسته این توجه نیستند، نشان می‌دهد. اما درباره این فصل باید او را به خاطر توجه نکردن به کسانی که شایسته توجه هستند، سرزنش کنم. این افراد، همان کسانی هستند که داده‌های آماری را مطالعه کرده‌اند تا دریابند که ریشه‌های افزایش بازده تولیدی در کشورهای در حال پیشرفت چه هستند. یافتهٔ اصلی آنها این بود که محصول ملی در قرنهای نوزدهم و بیستم بسیار بیشتر از رشد نیروی کار افزایش یافتند، و لذا، انباشت سرمایه بی‌تواند دلیل آن امر باشد.

1. Sherman Robinson

احتمالاً با نفوذترین این نویسندگان، رابرت سولو[1] بود، هر چند او اولین کسی نبود که نتیجه گرفت افزایشهای ایجادشده در نیروی کار و سرمایه در ایالات متحده سالهای ۱۹۰۹-۱۹۴۹ برای توضیح چرایی افزایش بسیار زیاد محصول ملی اصلاً کافی نیست.[2] مقالهٔ سولو (1957) به خاطر شجاعت، وضوح، و حقانیتش مؤثر افتاد. در این مقاله، او نشان داد که رشد محصولات غیرکشاورزی در ایالات متحده از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۴۹ را می‌توان براساس تابع تولید بازده ثابت نسبت به مقیاس متعلق به نهاده‌های کار و سرمایه ضرب در عاملی که با زمان رشد می‌کند، به خوبی توضیح داد. عامل زمان، که به درستی با پیشرفتهای تکنولوژیک یکی دانسته می‌شود، عامل بیش از نیمی از رشد محصولات است، این اثر، بعدها توسط ادوارد. اف. دنیسون[3] (1989) که مطالعاتش مورد بحث روستو قرار می‌گیرد، مفصلتر و منقحتر شد و جنبه بین‌المللی یافت.

آخرین دسته مورد نظر روستو از مطالعات توسعه اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی را می‌توان مطالعات مبتنی بر تجربه خواند. ویژگیهای معرّف این مطالعات این است که آنها نتایج حاصل از دست و پنجه نرم‌کردن مستقیم یک عامل اجرایی، با مسائلی است که یک کشور کمتر توسعه‌یافته برای نیل به موقعیت کشورهای قبلاً پیشرفته با آنها روبه‌روست. از آنجا که کشورهای مشمول این تجربیات بسیار با هم متفاوتند، از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان گرفته تا برخی از کوچکترین آنها و از کشورهای دارای تمدنهای با شکوه و قدیمی گرفته تا فرهنگهای قبیله‌ای که توسط مردمشناسان کشف شده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که درسهای حاصل از این تجربیات، یکپارچه و هماهنگ باشند، و در واقع هم چنین نیست.

روستو برای این مسئله‌ای که ذهن مرا به خود مشغول داشت، راه حل خوبی پیدا کرد و آن انتخاب چند اثر برای نشان دادن مشارکتهای بسیار متنوعی بود که در زیر عنوان نظریات مبتنی بر تجربه گرد آمده بودند. او خیلی ساده، مسئولیت را به جرالد میر[4] و دادلی سیرز[5] ویراستاران مجموعه گردآوری شدهٔ بانک جهانی با نام *پیشگامان توسعه* (۱۹۸٤) داد. فصل مربوط به این

1. Robert Solow
۲. قبل از او، موسی ابرامویتز (moses Abramovitz) (۱۹۵٦) و جان کندریک (John Kendrick) (۱۹٦۱) و قبل از آنها هم کسانی دیگر بوده‌اند. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: Moses Abramovitz (1989, p.14).
3. Edward F.Denison
4. Gerald Meier
5. Dudley Seers

نظریه‌ها، عمدتاً شامل گزارشهایی در مورد نوشته‌ها و یافته‌های ۹ تن از ۱۰ اقتصادشناسی است که توسط میروسیرز انتخاب شده‌اند.[۱]

من دوست دارم که از سبک جلوه دادن بحث اجتناب کنم، اما بهترین راهی که برای مشخص کردن این مجموعه تجربیات می توانم بیابم، این است که آنها را به داستان "پیل در تاریکی" تشبیه کنم. همان طور که همگی می‌دانیم، هر یک از افراد حاضر در "تاریکخانه" برای نظر خود توجیه خوبی داشتند، با این حال، مجموعهٔ این نظرات نیز بر وجود پیل گواهی نمی‌داد. در مورد این نظریه‌ها نیز قضیه همین طور است. ویژگی‌شناسی میر در مقدمهٔ ویراستار بر این کتاب، مناسب بود. او نوشت که تشخیصهای مختلف، کم و بیش:

ساختاری، شکل‌گرفته متأثر از خوشبینی تجاری، تأکید بر سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی‌شده برای سرمایه فیزیکی و استفاده از ذخیره‌های نیروی کار افزوده، اتخاذ سیاستهای صنعتی‌کردن مبتنی بر جایگزینی واردات، پذیرفتن برنامه‌ریزی مرکزی تحول، و تکیه برکمک خارجی. اما جریانهای مشترکی نیز وجود داشت،... که مهمترین آنها بحث بر سر موضوعاتی از قبیل رشد متوازن در مقابل رشد نامتوازن، صنعتی شدن در مقابل رشد کشاورزی، جایگزینی واردات در مقابل افزایش صادرات، برنامه‌ریزی در مقابل تکیه به نظام قیمتهای بازار، بود. بحث بر سر برخی از این موضوعات، هنوز پایان نیافته است. (Meir and Seers (1987, p. 22

روستو هوشمندانه از اقدام به پیوند دادن این پاسخهای مختلف به تجربیات مختلف، پرهیز کرد. او آنها را صرفاً گزارش کرد، به طور خلاصه ارزیابی نمود، و به آنها نمراتی داد که من، همچون کلاسهای درس تحصیلات عالی، آنها را بین +A تا B تفسیر می‌کنم. براساس ارزیابی من، فقط سرآرتور لوییس [۲] نمرهٔ +A گرفته، و لردباوئر [۳]، آلبرت هیرشمن [۴]، پائول پریبش [۵]، ویان تین برگن جزو افراد با نمرهٔ B بودند.

---

۱. دهمین نفر روستو بود، که بررسی کار وی در فصل مستقلی صورت خواهد گرفت. مبنای این انتخاب از سوی میر و سیرز روشن نیست.

2. Sir Arthur Lewis
3. Lord Peter Bauer
4. Albert Hirschman
5. Paul Prebisch

روستو از خلال این تجربیات و نیز تجربهٔ خودش، به این نتیجه می‌رسد که مانع بزرگی که از دستیابی کشورهای کمتر توسعه‌یافته به سیاستهای مناسب توسعه جلوگیری می‌کند، این است که رهبرانشان ملاحظات سیاسی را بر ملاحظات اقتصادی مرجح می‌دارند؛ یعنی برای علایق کوتاه‌مدت خود، نسبت به علایق اقتصادی اولویت قایلند. این مسئله یک مانع است، اما به نظر من، و به نظر بسیاری از "پیشگامان" چنین می‌رسد که سنتهای اجتماعی و وجهه نظرهای ریشه‌داری نیز وجود دارند که در مقابل اتخاذ تکنولوژیهای تجربی و شیوه‌های رفتار اقتصادی، به شدت مقاومت می‌کنند.

بخش هشتم

آخرین بخش این کتاب، اساساً شامل دو فصل است که در آنها روستو به آینده می‌نگرد. اولین فصل، این عنوان را دارد، "چه چیزهایی هست که درباره رشد اقتصادی نمی‌دانیم؟". بخشهای فرعی این فصل، به ترتیب به اجزای تشکیل دهندهٔ رویکرد روستو به نظریهٔ توسعه می‌پردازند. در قسمت مربوط به ادوار تجاری، این سؤال مطرح می‌شود که چرا به نظر می‌رسد ارتباط قرن هجدهمی - نوزدهمی میان این ادوار و انجام نوآوریهای مهم، از جنگ جهانی اول تاکنون به چشم نمی‌خورد. پاسخ پیشنهادی روستو، پاسخی بالبداهه است: تحلیل مجدد و فراگیر قلمروی تجارت و مالیهٔ بین‌المللی که بر رفتار ادواری در این دورهٔ تأثیر گذاشته است. بخش مربوط به قیمتهای نسبی نیز، به همان نحو، به نبود الگوی تثبیت‌شده‌ای اشاره می‌کند که توسط آن، ادوار طولانی از طریق تحول آشکار شرایط عرضهٔ کشاورزی تولید می‌شدند، و این سؤال را به پیش می‌کشد که آیا آن ادوار طولانی در سطح قیمتها به نفع وضع بهتری ناپدید شده‌اند. اما این سؤال مقدماتی مطرح نمی‌شود که آیا آن ادوار طولانی برای همیشه باقی مانده‌اند یا نه. قسمتهای دیگر این فصل نیز طرح شماتیک روستو را به عنوان یک فرضیه محکم پذیرفته و به ارائه موضوعات تفصیلی درون آن چارچوب پرداخته‌اند.

در آخرین فصل، با عنوان "در کجا هستیم؟ برنامه‌ای برای نیمهٔ راه"، روستو لباس مورخ نظریهٔ توسعه اقتصادی را از تن درآورده و جامهٔ یک پیامبر و نسخه‌نویس برای قرن بیست و یکم را به تن

می‌کند. پیشدرآمدها و مقدماتی که او می‌بیند، چیزهای خوبی هستند. پنج چالش بزرگ وجود دارد که باید با آنها مقابله شود: جنگ سرد باید پایان پذیرد (اما ناتو نباید گارد دفاعی خود را پیش از موعد کنار نهد)؛ قدرتهایی که در طی قرن ظاهر می‌شوند، خاصه هندوچین، نباید آتش خصومتهای میان خود را داغ کنند؛ رشد اقتصادی در جهان باید با حرارت ادامه یابد، و به خاطر محدودیتهای تجاری کند نگردد؛ آخرین مرحله، یعنی "مرحلهٔ مصرف انبوه" باید در تمام جهان مستقر گردد، البته بدون اینکه به ایجاد یک فاجعه محیطی کمک کند؛ و کشورهای معدودی، خاصه کشورهای جنوب صحرای آفریقا، که در رسیدن به شرایط ما قبل خیز تأخیر دارند، باید از طریق سیاستهایی که متناسب با فرهنگها و میراثهای تاریخی هر یک تنظیم شده‌اند، یاری شوند.

روستو احساس می‌کند که با کمک حسن نیت و همکاری کشورهای جهان، و نیز روح حقیقی مورد تأیید دیوید هیوم تمام این مشکلات را می‌توان مرتفع ساخت، از وضعیت رکود آزاردهندهٔ مورد اشارهٔ آدام اسمیت اجتناب کرد، و به وضع باثبات، شاد و موفقیت‌آمیز مورد اشارهٔ جان استوارت میل رسید. من انکار نمی‌کنم که با حسن نیت و همکاری بین‌المللی می‌توان به چیزهای بزرگی دست یافت، اما نمی‌توانم با این اطمینان روستو موافق باشم که محیط زیست ما قادر خواهد بود که مصرف انبوه ۱۱/۲ میلیارد نفری را که به پیش‌بینی روستو تا اواسط قرن بعد در این سیاره سکونت خواهند داشت، تحمل کند. در ضمن، نه من، و نه (به تصور من) روستو، هیچ کدام چنین اطمینانی نداریم که منابع مالی لازم برای این حسن نیت و خلوص بین‌المللی در دسترس باشد.

ضمیمه

ضمیمهٔ روستو در مورد "مدلهای رشد اقتصادی"

روستو، ضمن مرور آثار پیشینیان و معاصرین از نقطه نظر عناوین انتخاب شده‌اش، گرایش دارد که نوشته‌های مربوط به این موضوعات را با استفاده از ابزارهای مفهومی خودش بازگو کند. یک شکل بیان متفاوت این گرایش، نگاشتن یک ضمیمه تعجب‌برانگیز ریاضی با همکاری یک دانشمند اقتصاد ریاضی، به نام مایکل کندی است. از این جهت، کلمه تعجب برانگیز را به کار بردم که در متن

کتاب، روستو بارها قوت خود را از به کار بردن ریاضیات در اقتصاد ابراز می‌دارد. به هرحال، او کتاب را با این ضمیمه به پایان می‌برد، و این اشتباهی بود، مگر اینکه قصدوی نشان دادن خطاهای بارزی باشد که، طبق نظر او در متن کتاب، اقتصاد ریاضی در معرض انجام آنان است.

من تنها یک نمونه از ناهماهنگیهای موجود در ضمیمه را، هر چند بر آن تأکید زیادی می‌شود، ذکر می‌کنم. بخش اعظم این ضمیمه، به بیان مجدد نظریهٔ توزیع آدام اسمیت در عبارات ریاضی اختصاص دارد. اما این ارائه مطالب اشتباه است، چراکه در آن گفته می‌شود، "ما قبل از هر چیز بر این فرض اسمیت تمرکز می‌کنیم که رشد عرضهٔ عوامل به میزان بازده عوامل بستگی دارد" (p.115). البته، آدام اسمیت، بجز در زمینه جمعیت، هرگز چنین فرضی را قایل نمی‌شود. اما این ادعا چندان زیان‌آور نیست، چون وقتی کندی و روستو شروع به کار روی این قضیه می‌کنند، نخست برآورد دقیقی از نظرات اسمیت در مورد عرضهٔ زمین و سرمایه به دست می‌دهند. اما تحلیل خودشان، با تفکر اسمیت فاصله زیادی دارد. کندی و روستو، نظریهٔ "اسمیتی" تولیدشان را چنین مطرح می‌کنند:

فرض بر این است که اقتصاد، بازده نسبت به مقیاس پایداری در مورد سه عامل، از خود نشان می‌دهد؛ سرمایه، کار، و زمین. تابع تولید مربوطه چنین است:

$$Y_t = F(K_t, L_t, N_t)$$

که در آن، N_t اشاره به زمین دارد (p. 513).

در کتاب *ثروت ملل*، این فرمول یافت، و یا حتی پیشنهاد نمی‌شود. این فرمول، فرمول "تابع تولید نئوکلاسیکی" است و امکان تصور این نکته را به ما می‌دهد که این سه عامل را می‌توان به جای یکدیگر به کار برد. این ارائه نظر، با این جمله ادامه می‌یابد، "ما یک بار دیگر قیمتگذاری نهایی محصول را برای این عوامل تولید مفروض می‌گیریم، بنابراین ..." (p. 508).

به سختی می‌توان فرضی دورتر از این نسبت به اندیشه اسمیت پیدا کرد. "انقلاب مارژینالیستی" یک قرن پس از انتشار *ثروت ملل* روی داد، و در نوشته‌های اسمیت هیچ نشانه‌ای یافت نمی‌شود که نشان دهد او به امکان جایگزینی در تولید یا در مصرف، و از آن بدتر، به عامل ارزشگذاری خدمات براساس چنین جایگزینی، حتی فکر هم کرده باشد. باعث تعجب است که در این ضمیمه،

هیچ نشانه‌ای نمی‌توان یافت که از طریق آن مؤلفان از مدل اسمیتی بسیار دقیقتر ساموئلسون و در مقالهٔ 'اعتبار آدام اسمیت، به عنوان یک نظریه‌پرداز جدید' (۱۹۷۷)، که در متن کتاب بدان اشاره شده، بهره برده باشند.

من باید سریعاً به خوانندگان خاطرنشان سازم که در متن اصلی کتاب، به هیچ نقصی، شبیه به آنهایی که در ضمیمه وجود دارد، برنخورده‌ام.

منابع

Abramovitz, Moses. "Resource and Output Trends in the United States Since 1870," *Amer. Econ. Rev.*, May 1956, *46*(2), pp. 5–23.

_____. *Thinking about growth and other essays.* Cambridge, NY: Cambridge U. Press, 1989.

Adelman, Irma. *Theories of economic growth and development.* Stanford: Stanford U. Press, 1961.

Adelman, Irma and Morris, Cynthia Taft. *Society, politics, and economic development.* Baltimore: Johns Hopkins U. Press, 1967.

Arrow, Kenneth J. "The Economic Implications of Learning by Doing," *Rev. Econ. Stud.*, June 1962, 29(3), pp. 155–73.

Bell, Clive. "Development Economics," in *The New Palgrave*, Vol. 1, pp. 818–25.

Chenery, Hollis B. and Clark, Paul G. *Interindustry economics.* NY: Wiley, 1959.

Chenery, Hollis B. and Taylor, L. J. "Development Patterns among Countries and over Time," *Rev. Econ. Statist.*, Nov. 1968, *50*(4), pp. 391–416.

Chenery, Hollis B. and Syrquin, Moshe. *Patterns of development, 1950–1970.* London: Oxford U. Press, 1975.

Chenery, Hollis B.; Robinson, Sherman and Syrquin, Moshe. *Industrialization and growth: a comparative study.* NY: Oxford U. Press, 1986.

Chenery, Hollis B. and Srinivasan, T. N., eds. *Handbook of development economics.* Amsterdam: North-Holland, 1988.

Clark, Colin. *The conditions of economic progress.* 3rd ed. London: Macmillan, 1957.

Dasgupta, Partha; Sen, Amartya and Marglin, Stephen. *Guidelines for project evaluation.* NY: United Nations, 1972.

Denison, Edward F. *Accounting for United States economic growth, 1929–1969.* Washington, DC: Brookings Institution, 1974.

_____. *Trends in American economic growth, 1929–1982.* Washington, DC: Brookings Institution, 1985.

Domar, Evsey D. "The 'Burden of the Debt' and the National Income," *Amer. Econ. Rev.*, Dec. 1944, *34*(5), pp. 798–827.

_____. "Capital Expansion, Rate of Growth, and Employment," *Econometrica*, *Apr. 1946*, *14*(2), pp. 137–47.

Eatwell, John; Milgate, Murray and Newman, Peter, eds. *The new Palgrave.* London: Macmillan, 1987.

Eltis, Walter. *The classical theory of economic growth.* NY: St. Martin's Press, 1984.

Gillis, Malcolm et al. *Economics of Development.* NY & London: W. W. Norton, 1983.

Hahn, Frank H. and Matthews, R. C. O. "The Theory of Economic Growth: A Survey," *Econ. J.*, Dec. 1964, *74*, pp. 779–902.

Hamilton, Alexander. "Report on Manufactures," in *Alexander Hamilton's papers on public credit, commerce, and finance.* Ed.: Samuel McKee, Jr. NY: Liberal Arts Press, 1957. (Orig. publ. 1791)

Harrod, Roy F. "An Essay in Dynamic Theory,"

Econ. J., Mar. 1939, 49, pp. 14–33.

_____. *Towards a dynamic economics*. London: Macmillan, 1948.

HICKS, JOHN R. *Capital and growth*. Oxford: Oxford U. Press, 1965.

HUME, DAVID. *Writings on economics*. Ed.: EUGENE ROTWEIN. Freeport, NY: Books for Libraries Press, 1972. (Orig. publ. 1752)

INSTITUT NATIONALE D'ETUDES DEMOGRAPHIQUES. *François Quesnay et la physiocratie. Vol. II*. Paris: INED, 1958.

KENDRICK, JOHN W. *Productivity trends in the United States*. Princeton, NJ: Princeton U. Press. 1961.

KUZNETS, SIMON. *Economic growth of nations: Total output and production structure*. Cambridge: Harvard U. Press, 1971.

_____. *Growth, population, and income distribution: Selected essays*. NY: W. W. Norton, 1979.

LEWIS, W. ARTHUR. "Economic Development with Unlimited Supplies of Labour," *Manchester Sch. Econ. Soc. Stud.*, May 1954, 22, pp. 139–91.

_____. "The State of Development Theory," *Amer. Econ. Rev.*, Mar. 1984, 74(1), pp. 1–10.

LIST, FRIEDRICH. *The natural system of political economy*. NY: A. M. Kelley, 1966. (Orig. publ. 1841)

LITTLE, IAN M. D. AND MIRRLESS, JAMES A. *Manual of industrial project analysis in developing countries, Vol. II., Social cost benefit analysis*. Paris: OECD, 1969.

MALTHUS, THOMAS ROBERT. *An inquiry into the nature and progress of rent, and the principles by which it is regulated*. London: Murray, 1815. Reprint. Ed.: J. H. HOLLANDER. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1903a.

_____. *The grounds of an opinion on the policy of restricting the importation of foreign corn*. London: Murray, 1815. (Reprinted. Ed.: J. H. HOLLANDER. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1903b.

_____. *Principles of political economy considered with a view to their practical application*. London: William Pickering, 1836. Reprint. London: London School of Economics and Political Science, 1936. (First ed. 1820)

_____. *On population*. NY: Modern Library, 1960. (Orig. publ. 1798)

MARSHALL, ALFRED. *Principles of economics*. 8th ed. London: Macmillan, 1946. (First ed. 1890)

MARX, KARL. *Capital*, vols. I–III. Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1954. (Orig. publ.: vol. I, 1867; vol. II, 1885 (posthumous); vol. III, 1894. Many times republished in many languages)

MEEK, RONALD L. *The economics of physiocracy: Essays and translations*. Cambridge: Harvard U. Press, 1963.

MEIER, GERALD M. AND SEERS, DUDLEY, eds. *Pioneers in development*. NY: Oxford U. Press, 1984.

MEIER, GERALD M., ed. *Pioneers in development, second series*. NY: Oxford U. Press, 1987.

MILL, JOHN STUART. *Principles of political economy with some of their applications to social philosophy*. Ed.: SIR W. J. ASHLEY. London: Longmans, Green, 1923. (Orig. publ. 1848)

MIRABEAU, VICTOR RIQUETI, MARQUIS DE. *Philosophie rurale; ou, Economie générale et politique de l'agriculture*. Amsterdam: Les Libraires Associés, 1764.

VON NEUMANN, JOHN. "A Model of General Economic Equilibrium," *Rev. Econ. Stud.*, 1945–46, 13(1), pp. 1–9. (Orig. publ. 1937)

PHELPS, EDMUND S. "The Golden Rule of Accumulation," *Amer. Econ. Rev.*, Sept. 1961, 51(4), pp. 638–43.

PIGOU, A. C. *The economics of welfare*, 4th ed. London: Macmillan, 1950. [1st ed. 1920]

QUESNAY, FRANÇOIS. *Tableau economique*. Eds.: MARGUERITE KUCZYNSKI AND RONALD L. MEEK. London: Macmillan, 1972. (Orig. publ. 1759)

RAE, JOHN. *Statement of some new principles on the subject of political economy*. Published as R. Warren James, *John Rae, Political economist*, vol. II. Toronto: U. of Toronto Press, 1965. (Orig. publ. Boston: Hilliard Gray & Co., 1834)

RAMSEY, FRANK P. "A Mathematical Theory of Saving," *Econ. J.*, Dec. 1928, 38, pp. 543–59.

RANIS, GUSTAV AND SCHULTZ, T. PAUL, eds. *The state of development economics: Progress and perspectives*. Oxford: Blackwell, 1988.

RICARDO, DAVID. *Works and correspondence*, vol. I, *On the principles of political economy and taxation*. (orig. publ. 1817) and vol. IV, *Pamphlets and papers, 1815–1823*. Ed.: Pierro Sraffa. Cambridge: Cambridge U. Press, 1962.

ROSENTEIN-RODAN, PAUL. "Problems of Industrialisation of Eastern and South-eastern Europe," *Econ. J.*, June/Sept. 1943, 53, pp. 202–11.

ROSTOW, W. W. *The stages of economic growth*. Cambridge: Cambridge U. Press, 1960.

_____, ed. *The economics of take-off into sustained growth; Proceedings of a conference held by the International Economic Association*. NY: St. Martin's Press, 1963.

_____. *Theorists of economic growth from David Hume to the present*. NY: Oxford U. Press, 1990.

SAMUELSON, PAUL A. "A Modern Theorist's Vindication of Adam Smith," *Amer. Econ. Rev.*, Feb. 1977, 67(1), pp. 42–49.

SCHUMPETER, JOSEPH A. *The theory of economic development*. Cambridge: Harvard U. Press, 1934. (Orig. publ. 1911)

_____. *Capitalism, socialism, and democracy*. NY: Harper, 1942.

SMITH, ADAM. *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations*. London: 1776. [Reprints. Ed.: EDWIN CANNAN. NY: Modern Library, 1937;

Eds.: R. H. Campbell and A. S. Skinner. Indianapolis: Liberty Classics, 1981; and many other times.]

Solow, Robert M. "A Contribution to the Theory of Economic Growth," *Quart. J. Econ.*, Feb. 1956, 70(1), pp. 65–94.

_____. "Technical Change and the Aggregate Production Function," *Rev. Econ. Statist.*, Aug. 1957, 39(3), pp. 312–20.

_____. "Investment and Technical Progress," in *Mathematical methods in the social sciences, 1959*. Eds.: K. J. Arrow, Samuel Karlin, and Patrick Suppes. Stanford U. Press, 1960.

_____. *Growth theory: An exposition*. NY: Oxford U. Press, 1988.

Squire, Lyn and van der Tak, Herman G. *Economic analysis of projects*. Baltimore & London: Johns Hopkins U. Press for the World Bank, 1975.

Stern, Nicholas. "The Economics of Development: A Survey," *Econ. J.*, Sept. 1989, 99(397), pp. 598–685.

Stone, Richard and Croft-Murray, Giovanna. *Social accounting and economic models*. London: Bowes & Bowes, 1959.

Stone, Richard and Stone, Giovanna. *National income and expenditure*. 6th ed. Chicago: Quadrangle Books, 1962.

Swan, T. W. "Economic Growth and Capital Accumulation," *Economic Rec.*, Nov. 1956, 32, pp. 334–61.

Vaggi, Gianni. *The economics of Francois Quesnay*. Basingstoke, Hamps.: Macmillan, 1987.